

## بحثی درباره استعاره‌های مفید و غیر مفید در قرآن کریم: چالش تلاقی دو رویکرد جرجانی و زبان‌شناسی نوین به استعاره

دکتر نصرالله شاملی<sup>۱</sup>

نادیا دادپور<sup>۲</sup>

### چکیده

استعاره یکی از پر بسامدترین واحدهای زبانی در قرآن کریم است و تأثیری به‌سزا در زایش دلالت‌ها و دریافت معانی دارد. بنابراین کنکاش این مسأله و درنگی اندیشمندانه بر استعاره‌های قرآنی مخاطب را به معانی ناب و پنهان قرآن می‌رساند. معانی‌ای که افقی باز را فرا روی مخاطب قرار می‌دهند و از ایستایی به دور هستند. از این رو استعاره جایگاهی بس والا در متون دارد و غفلت از آن در خور صاحبان قلم و اندیشمندان عرصه ادبیات نمی‌باشد. در این راستا عبدالقاهر جرجانی پیشتاز عرصه بلاغت در استعاره پژوهی خویش به طور کلی دو نمود استعاری را پیشنهاد می‌کند: استعاره‌های مفید و استعاره‌های غیر مفید. اجرای این دیدگاه بر قرآن کریم بحث برانگیز است؛ این که چگونه می‌توان حضور استعاره غیر مفید را در بافت قرآن تبیین نمود. این مقاله در نظر دارد نقاب از چهره این چالش بحث برانگیز بردارد و صحت و سقم آن را با توجه به نمودهای استعاره و انواع آن در قرآن کریم تبیین سازد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که الگوی پیشنهادی عبدالقاهر جرجانی الگویی بشری است و خالی از نقص نمی‌باشد. آنچه در این الگو به عنوان استعاره غیر مفید مطرح می‌شود در قرآن کریم محض فایده است و نه تنها از اعجاز قرآن نمی‌کاهد بلکه خود، بُعدی از اعجاز را به وجود می‌آورد. استعاره‌های نوین نیز می‌توانند در کاربرت جرجانی گنجانده شوند. علی‌رغم این مسأله در متن قرآن هر سطح از کاربرد استعاری چه نوین و چه سنتی را نمی‌توان در دایره عدم افاده قرار داد.

**واژگان کلیدی:** عبدالقاهر جرجانی، اسرار البلاغه، دلائل الإعجاز، استعاره مفید، استعاره غیر مفید.

۱. استاد تمام زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان shameli3232@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) dadpour@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۴/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۳/۱۰

## مقدمه

نظریه‌ای که عبدالقاهر جرجانی در کتاب‌های دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه درباره‌ی واحدهای استعاری مفید و غیر مفید مطرح می‌سازد؛ مسأله‌ای پرچالش است. به‌ویژه آن‌که هدف تطبیق این نظریه در قرآن کریم باشد. این چالش ناشی از این سؤال است که آیا استعاره‌هایی را که در بافت قرآن حضوری گسترده دارند می‌توان براساس چارچوب پیشنهادی جرجانی به مفید و غیر مفید طبقه‌بندی کرد. واگر چنین امری تحقق پذیر است چگونه می‌توان وجود استعاره‌های غیر مفید را در قرآن کریم که متنی اعجاز انگیز و از هر شایبه و نقصی مبرا است؛ تبیین نمود. در دیدگاه جرجانی آن استعاره‌هایی که زیربنای تشبیهی آن‌ها مبهم و رابطه مشبه و مشبه به، به عدم رابطه نزدیک‌تر می‌گردد و دلالت سازواره استعاری به صورتی پر ابهام جلوه‌گر می‌شود، فهم و درک معنا بسیار پیچیده و شبکه تشابه از عینی بودن دور و کشف لایه‌های معنایی آن نیازمند اندیشه‌ای ژرف و نافذ می‌گردد؛ در این هنگام است که سازواره استعاری از دیدگاه پدر بلاغت سنتی به اوج مفید بودن می‌رسد. در مقابل اگر رابطه شالوده تشبیهی در یک سازواره استعاری بسیار آشکار باشد و یافتن آن نیاز به تلاش فراوان نداشته باشد، استعاره‌ای نازا خلق شده است که معنای آن از رو ساخت فراتر نمی‌رود و ذهن را به کنکاش نمی‌کشاند. این نوع استعاره از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی استعاره غیر مفید نامیده می‌شود.

### ۱- هدف پژوهش

این پژوهش بر آن است تا از نوع استعاره‌های قرآن کریم بر پایه نظریه عبدالقاهر جرجانی در دو کتاب گرانمایه‌اش دلائل الإعجاز و أسرار البلاغه پرده‌برداری کند. علاوه بر آن سازواره‌های استعاری نوین از جمله استعاره‌های تشخیصی، استعاره‌های عینی، استعاره‌های پویا، و استعاره‌های مطلق را در چارچوب نظریه جرجانی جاسازی کرده، میزان مفید بودن و غیر مفید بودن آن‌ها را در قرآن با نمونه‌هایی چند بررسی کند.

### ۲- پرسش پژوهش

این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به دغدغه‌ای است که مصداقیت‌الگوی جرجانی درباره‌ی تعیین گونه سازواره‌های استعاری را در قرآن کریم به چالش می‌کشد. این چالش در دو پرسش خلاصه می‌شود: اول این‌که آیا سازواره‌های استعاری در قرآن کریم، قابلیت دسته‌بندی بر اساس الگوی

استعاری جرجانی را دارند؟ در صورتی که استعاره‌های غیر مفید قابلیت تعریف در قرآن کریم را داشته باشند کارکرد بلاغی آن‌ها چه خواهد بود؟

### ۳- پیشینه پژوهش

در زمینه استعارات قرآنی، پژوهش‌هایی فراوان و در خور صورت گرفته است که به ذکر نمونه ای از آن بسنده می‌کنیم؛ «نمونه‌هایی از استعاره در قرآن کریم و بررسی ترجمه آن‌ها در قرآن کریم» که پایان نامه ارشد به کوشش آقای بوتشاشه است و در آن پژوهش گرانواع استعاره و ترجمه آن‌ها را در قرآن کریم بررسی کرده است. پژوهش‌های مرتبط با الگوی استعاری جرجانی و شرح و تفصیل آن به صورت توصیفی و بدون تطبیق بر قرآن یا دیگر متون بوده است و در این زمینه می‌توان به مقاله کمال ابوادیب و علی محمد حق شناس با عنوان «طبقه‌بندی استعاره جرجانی» اشاره کرد.

نوآوری این پژوهش در بررسی الگوی استعاری جرجانی و پرداختن به جنبه کاربردی آن در قرآن کریم می‌باشد، البته در این راستا به تقسیم‌بندی جرجانی بسنده نکرده بلکه استعاره‌های نوین را نیز در قالب الگوی جرجانی دسته بندی نموده به تطبیق آن‌ها در قرآن کریم پرداخته است؛ امری که در پژوهش‌های پیشین به چشم نمی‌خورد.

### ۴- اصول نظری

#### ۴-۱: استعاره در دیدگاه جرجانی

#### ۴-۱-۱: استعاره مفید (استعاره خاص) / استعاره غیر مفید (مبتذل)

عبدالقاهر جرجانی با نگاهی ویژه به بررسی استعاره پرداخته است. در دیدگاه جرجانی، استعاره جایگاهی درخور دارد و نمی‌توان از آن چشم پوشید. در تعریف استعاره می‌گوید: این‌که «... بخواهی چیزی را به چیز دیگر تشبیه کنی و بعد از اجرای تشبیه، مشبه به را می‌آوری و از نگاهت مشبه صرف نظر کنی، می‌خواهی بگویی: مردی را دیدم که در شجاعت و نیرومندی بسان شیر است: «رأیت رجلاً هو کالأسد فی شجاعته وقوه بطشه سواء» پس به گفتن شیری دیدم اکتفا کنی» (جرجانی، بی‌تا: ۶۷).

جرجانی به دیگر انواع استعاره نیز پرداخته است و به استعاره تصریحیه بسنده نکرده؛ برای نمونه آن‌جا که به این بیت «إذ أصبحت بید الشمال زمامها» استناد می‌کند: هنگامی که شاعر برای باد

شمال دست متصور می شود، این همان استعاره مکنیه است که جرجانی بی پرده از آن سخن می گوید. او در بحث خود درباره استعاره قایل به برتری و فضل استعاره بر دیگر نمودهای سخن است؛ زیرا استعاره، شبکه‌ای مجازی است و مجاز همواره بر حقیقت قالب می آید و از آن پیشی می گیرد. قطعاً هنگامی که فهم سخن نیازمند اندیشه و تأمل و تدبّر باشد، آن سخن در مراتب والای بلاغت قرار می گیرد و دلیل این ارتقا، گسترش دایره معنایی است که در کالبد واژه‌ها دمیده می شود. جرجانی با پرداختن به این مسأله، توجه مخاطب را جلب کرده، در این راستا می گوید: «التّبه این که برای استعاره مزیت و برتری می بینی به این دلیل است هنگامی که می گویی: «شیری دیدم» در اثبات فراوانی شجاعت چنان با ظرافت عمل کرده‌ای که آن شخص و شیر را هم‌سان ساخته‌ای و این هم‌مانندی بسان برهانی قاطع در اثبات شجاعت در فرد به کار می رود. این امر این گونه تبیین می شود که اگر آن فرد واقعاً شیر می بود، ناگزیر باید شجاعت فراوان داشته باشد و گویی محال است که شجاعت از آن جدا گردد. و اگر تشبیه را به صراحت بیاوری و بگویی: «مردی را مانند شیر دیدم» به گونه‌ای شجاعت را برای مرد اثبات کرده‌ای که اثبات آن بین تحقق پذیری و تحقق ناپذیری در تردّد است ...» (همان، ۷۲). بنابراین استعاره در دیدگاه جرجانی در اوج سخن بلیغ قرار گرفته و سخنی است که انسان به وسیله آن از رازهای درونش پرده بر می دارد. او استعاره را به دو بخش مفید و غیر مفید تقسیم کرده. و در کتاب گرانمایه اش اسرار البلاغه وجه تسمیه و مبانی نظری این الگوی استعاری را بیان کرده است و در کتاب دلائل الإعجاز این تقسیم بندی را به اختصار شرح می دهد؛ برای نوع اول، نام استعاره خاص نادر و برای نوع دوم، استعاره عامی مبتذل را بر می گزیند. استعاره عامی، استعاره‌ای است که به محض رویارویی درک می شود و هیچ لزومی ندارد تا به کنکاش و غور در معانی آن پردازیم، زیرا معانی همه در سطح ترکیب ظهور دارند و لایه های زیرین از معانی غریب و متفاوت که به غور نیازمند باشند تهی هستند. برای نمونه می توان به مثال های زیر اشاره نمود: «رأیت أسدا؛ وردت بحرا و لقیّت بدرا» بنابراین به تصویر کشیدن و پردازش شجاعت در شیر، کرامت در دریا، زیبایی در ماه، اموری واضح بوده بر کسی پوشیده نیستند، اما استعاره های نادر که در آنها زایش معنایی افقی بسیار گسترده دارد و تنها در آثار بزرگ مردان ادب و شعر یافت می شود و آوردن چنین استعاره هایی از عهده هر کسی ساخته نیست؛ مانند: «و سالت بأعناق المطی الأباطح» یا مانند آن چه در این بیت آمده است: «سألت علیه شعاب

الحی حین دعا/ أنصاره بوجه کالدنانیر»؛ در مثال اوّل شاعر، گردن‌ها را به سیل‌هایی تشبیه می‌کند که در سینه جلگه‌ها به جریان افتاده است و در مثال دوم مردمی که به دعوت او لبیک گفته‌اند به سیل‌هایی طغیان‌گر تشبیه شده‌اند. شاعر هنوز به دعوت خویش ندا در نداده است که حنجره دشت ملامال از مردم می‌شود آن‌جا که فوج فوج مردم پر هیاهو و با شوقی وصف ناپذیر به ندای شاعر لبیک می‌گویند؛ بنابراین معیار اصلی تشخیص استعاره مبتذل از خاصّ در دیدگاه جرجانی همان غرابت است. و غرابت شاخص بی‌چون و چرای استعاره خاصّه نزد جرجانی نیست چنان که او می‌گوید: «از آن‌چه که اصل در برتری استعاره است این است که بینی شاعر تعدادی از استعارات را با هدف تلاحق اشکال گرد هم آورده است و هم‌چنین معنی و وجه شبه در چنین استعاره‌هایی به صورت کامل آورده می‌شود» «فقلت له لما تمطی بصلبه / و أردف أعجازا و ناء بكلکل» (همان، ۷۸).

امرؤ القیس در این بیت، شبکه استعاری به هم پیوسته‌ای ایجاد کرده است. آن‌جا که برای شب، کمر و پشت و سینه تصور می‌کند. «... استعاره و تمثیلی که به حدّ استعاره می‌رسد و هر ویژگی‌ای که این دو به طور کلی دارند مجاز و اتّساع و عدول از ظاهر همه این انواع بلاغت اگر در جایگاه درست و شایسته قرار بگیرند، برتری و مزیت را برای آن واحد استعاری به ارمغان می‌آورند (همان، ۴۳۰). شاخصی دیگر که جرجانی برای متمایز کردن استعاره‌های مفید از غیر مفید مطرح می‌سازد پنهان بودن تشبیهی است که در زیرساخت واحد استعاری قرار می‌گیرد. این شاخص بر گرفته از این سخن جرجانی است: «... و بدان در مورد استعاره هر چقدر اراده پنهان ساختن تشبیه را کرده باشی به حسن و زیبایی استعاره افزوده می‌شود، طوری که تصریح به تشبیه آن را از زیبایی و رونق خارج ساخته، ذوق سلیم آن را نمی‌پذیرد. مثال چنین استعاره در سخن ابن معتر آشکارا ملاحظه می‌شود: «أثمرت أغصان راحته / لجنه الحسن عنابا ...» (همان، ۴۵۰). تاکنون معنای استعاره خاصّ بیان شد و مشخص گردید که این استعاره در دیدگاه جرجانی در سه ضلع غرابت، پنهان بودن پایه تشبیه، و درهم تنیدگی دو رکن مشبه و مشبه به، تعریف می‌شود. آن‌چه ذکر گردید مبانی نظری جرجانی درباره استعاره در کتاب دلائل الاعجاز است؛ اما جرجانی پایه استعاره و ابعاد مختلف آن را به تفصیل در کتاب اسرار البلاغه مورد کنکاش قرار می‌دهد و به تفصیل به آن می‌پردازد. در این کتاب، استعاره‌ها به مفید و غیر مفید تقسیم می‌شوند. استعاره غیر مفید، استعاره‌ای است که شالوده تشبیه (مشبه و مشبه به) یکی است که در آن‌ها دو چیز ناهمگون به تصویر کشیده شده باشد، برای

مثال تشبیه کردن لب انسان، به لب شتر که در این تشبیه لب همان لب است ولی یکی در انسان و دیگری در حیوان ترسیم می شود. همان‌طور که دیده می‌شود حرکت معنایی از مشبّه به سمت مشبّه به حرکتی عمیق و مبهم نیست، بر این اساس، این استعاره غیر مفید نامیده می‌شود همان‌که در اسرار البلاغه، استعاره عامی یا مبتذل نام دارد. استعاره‌های مفید در سه سطح قرار می‌گیرند؛ استعاره‌های مفیدی که با اندک تدبیری دریافت می‌شوند. دوم آن‌چه که میزانی بالاتر از دقت و کاوش را طلب می‌نماید و آخرین سطح که در آن یافتن معنای استعاره و دست‌یابی به دلالت‌های آن و پرده ابهام آن را دریدن قدرتی خارق‌العاده ممی خواهد. پر واضح است که اطلاق مفید و غیر مفید سطوح سه گانه فوق الذکر را در برمی‌گیرد. (جرجانی، بی‌تا: ۱۰۸)

### ۵- استعاره‌های نوین در ترازوی مفید یا نا مفید بودن

در زبان‌شناسی نوین استعاره به انواع بسیار متنوع و متفاوت تقسیم‌بندی می‌شود، که اگر این تقسیم‌بندی‌ها در الگوی پیشنهادی عبدالقاهر جرجانی قرار گیرند و از لحاظ مفید یا نامفید بودن تفکیک شوند، دستاوردی دو چندان خواهد داشت. این استعاره‌های نوظهور دایره‌ای وسیع را شامل می‌شوند. در این بخش به مهم‌ترین آن‌ها پرداخته می‌شود و مفید یا نا مفید بودن آن‌ها بررسی می‌گردد. این استعاره‌ها عبارتند از:

#### ۱-۵: استعاره‌های پویا

استعاره‌هایی هستند که دچار روزمرگی نشده اند مانند: «تو خورشید من هستی»، در این مثال محبوب به خورشید تبدیل شده است. اشراق و نورانی بودن، یک جنبه وجه شبه میان خورشید و محبوب است و گرمی و حرارت بُعدی دیگر از وجه شبه را تشکیل می‌دهد. گروه دوم استعاره‌های پویا ترکیبی از یک فعل با معنای مجازی و یک اسم با معنای مجازی است. گروه اول استعاره‌های پویا به دلیل نزدیکی به زبان روزمره، استعاره‌های نامفید و گروه دوم که سطحی عمیق‌تر از معنا را نشان می‌دهند، استعاره مفید می‌باشند.

#### ۲-۵: استعاره‌های مبتذل

بر استعاره‌هایی اطلاق می‌شوند که تبدیل به یک ابزار در زبان شده‌اند. ضرب‌المثل‌ها، تعابیر و اصطلاحات از قبیل استعاره‌های مبتذل هستند. این نوع استعاره‌ها بر دو نوع هستند؛ یک بخش از

صفت دارای معنای مجازی در کنار یک اسم با معنای حقیقی؛ مانند: «مال قدر / دارایی ناپاک» برای مال و دارایی که از راه نادرست به دست آمده باشد، اطلاق می‌شود. این بخش استعاره ساده یا مبسّطه نامیده می‌شود. و بخشی دیگر شامل اسم و حرف می‌باشد و هر دوی آنها به معنای مجازی می‌آیند. مانند: «تقصی کل سبل» در این مثال فعل «تقصی» و اسم «سبل» که هر دو معنای مجازی دارند؛ مقصود از این عبارت پیمودن همه راه‌ها به منظور رسیدن به هدفی معین است، این بخش از استعاره‌های پویا، استعاره پیچیده نامیده می‌شوند. استعاره‌های پیچیده، توده‌ای از شباهت‌ها را با هم می‌آمیزد، مانند: «یلقی الضوء علی المسألة» در این مثال «اللقاء» نماد افکندن چیرگی و تسلط و «ضوء» نماد شرح و تفسیر است.

### ۳-۵: استعاره‌های مرکب

استعاره‌های مرکب که استعاره‌های جدا شده «مفککه» نامیده می‌شوند، استعاره‌هایی هستند که به جهت فراوانی وجه شبه در آنها بسیار چشم‌گیر هستند، مانند: «له قدم الأیل الوحشی» که وجه شبه در آن قامت رعنا، سرعت دویدن و شجاعت است.

### ۴-۵: استعاره‌های مدفون (مندثره)

این نوع استعاره‌ها که استعاره‌های مدفون نیز نام دارند در حقیقت واژه‌هایی هستند که کاربردی استعاری داشته‌اند؛ سپس معنای لفظی آنها در اثر گذر زمان محو شده و معنای استعاری آنها جایگزین معنای اولیه گشته و ریشه در عمق زبان دوانده است و بر زبان مردم جاری شده و ویژگی هنری‌اش را از دست داده است و با زبان در هم تنیده شده تا آنجا که وجه استعاری آن به سختی و تنها با تیز بینی قابل درک است. نیومارک این استعاره‌ها را به دو بخش تقسیم می‌کند؛ بخش اول را استعاره مدفون / تیره نامیده می‌شوند. این نوع بر استعاره‌هایی اطلاق می‌شوند که ریشه‌ای بیگانه دارند؛ مانند: أمعن وتفحص و تأمل و دقق النظر و بخش دوم استعاره‌های شفاف نامیده می‌شوند؛ مانند مجازهای مرسل که در فناوری‌ها به کار می‌روند، مثلاً اصطلاحاتی که در ساخت دوچرخه می‌یابیم: زعنفه؛ هیکل؛ جذع؛ مسننه دودیه؛ طوق؛ صموّله؛ و مانند اصطلاحات و تعبیری ساده که دلالت‌هایی حقیقی یا مجازی دارند؛ مثلاً رأس الإنسان؛ رأس المطرقة؛ رأس المسمار؛ سر انسان و سرچکش و سرمیخ.

### ۵-۵: استعارات خامده

به استعاره‌هایی گفته می‌شود که رابطه خود را با اندیشه اصیل و در حقیقت اصالتشان را که بیان‌گر دلالت‌های آن‌ها می‌باشد از دست داده‌اند و در مرتبه‌ای میان استعاره‌های مدفون و استعاره‌های زنده قرار می‌گیرند. آن‌ها را در دلالت‌های روزمره به کار می‌گیریم و اگر به دقت در آن‌ها اندیشه کنیم، معنایی استعاری می‌یابیم، معنایی متفاوت از آنچه که مجرد لفظ بر آن دلالت دارد.

### ۵-۶: استعاره‌های امتداد یافته

بر استعاره‌هایی اطلاق می‌شود که یک موضوع را موضوع مرکزی و اصلی خویش قرار می‌دهند و برای این معانی مرکزی، تشبیه‌هایی فرعی در نظر می‌گیرند. مانند: آن بیابانی است که کسی از آن عبور نکرده است.

### ۵-۷: استعاره‌های اصلی

به این نوع استعاره‌ها، استعاره‌های ابتکاری نیز می‌گویند؛ استعاره‌های شعری‌ای هستند که به مناسبتی مشخص به وجود آمده و یا برای بیان اصطلاحی ویژه نمود پیدا کرده‌اند. این نوع استعاره‌ها را می‌توان در نگاه‌های ادیبان زبانزد به وفور یافت. مانند آنچه حسن غزالی نگاشته است: «آکسفورد مکان فی لیونیس الأسطوریة هی تعنی: آکسفورد التائهة فی أساطیر منطقة خفیة نائیة» «آکسفورد جایی در لیونیس اسطوره‌ای است، مقصود از آن؛ آکسفورد سردرگم در اسطوره‌ها جایی پنهان و دور دست است.»

### ۵-۸: استعاره‌های در هم تنیده (المختلطة)

معمولاً ترکیبی از دو یا چند استعاره را تشکیل می‌دهند که رابطه‌ای غیر منطقی دارند.

### ۵-۹: استعاره‌های مغمور

بر استعاره‌هایی اطلاق می‌شود که در آن مستعار منته به صراحت بیان نشده است؛ بلکه به طور ضمنی درک می‌شود. یا یکی از ملازمات آن آورده شده به این سان به آن اشاره می‌گردد؛ مانند: فکری مجنح؛ اندیشه‌ام بالدار است.

### ۱۰-۵: استعاره‌های بسیط

استعاره‌هایی هستند که میان مستعار و مستعار<sup>۱</sup> منتهای یک وجه شبه وجود دارد، مانند: «بردها/سردش کن» و منظور این است که اعصاب را آرام کن، بنابراین حرارت، وجه شبه مشترک میان انسان و آتشفشان است.

### ۱۱-۵: استعاره‌های معیاری

استعاره‌های متداول نیز نامیده می‌شوند این نوع استعاره‌ها بر خلاف استعاره‌های مدفون، استعاره‌هایی هستند که بسامد فراوان در زبان دارند ولی هنوز در آن ریشه نگرفته اند؛ مانند: بارقه ای از امید.

### ۱۲-۵: استعاره‌های کینونی

بر کاربرد استعاری واژگانی اطلاق می‌شود که انتزاعی و غیر محسوس هستند؛ مانند واقعه‌ها و فعالیت‌های فکری، احساسات و اندیشه‌ها و توجه کردن به آن‌ها به عنوان یک وجود مادی و محسوس با هدف ملموس تر کردن آن‌ها؛ مانند: «ینبغی مکافحه التضخم / باید با تورم مبارزه شود»، در این مثال تورم به عنوان یک شیء مادی مطرح شده و با آن برخوردی حس‌گرایانه شده است، باوجودی که یک شیء مجرد است.

استعاره‌های نوینی که ذکر گردید هنگام قرار گرفتن در کاربست جرجانی از سه حالت عدول نمی‌کنند به طوری که برخی از آن‌ها هم می‌توانند مفید باشند هم غیر مفید، بر حسب جایگاهی که در زیر ساخت خود دارند، یا قرار گرفتن در فضاهایی که به زایش معنا یا ناباروری معنایی می‌انجامد، متغیر هستند، یا این که تنها مفید می‌باشند و هرگز از دایره مفید بودن خارج نمی‌شوند، یا این که فی نفسه و ذاتاً غیرمفید بوده، هرگز رنگ مفید بودن به خود نمی‌گیرند. این دسته، شامل استعاره‌های خامده، استعاره‌های ممدده، استعاره‌های مغمور، استعاره‌های معیاری، استعاره‌های نشیط، استعاره‌های مبتذل، و استعاره‌های تشخیصیه، و استعاره‌های مجسده، و استعاره‌های احیائیه، می‌باشند.

گروه دوم شامل استعاره‌های مختلط مرکب و استعارات تراسل حواس می‌باشند که بر اساس الگوی جرجانی هرگز به سمت ناباروری معنایی و عدم افاده کشیده نمی‌شوند؛ اما گروه سوم تنها شامل استعاره‌های بسیط و استعاره‌های مدفون می‌باشند.

بنابراین استعاره‌هایی که در محور مفید بون و غیر مفید بودن متغیر هستند، پر بسامدترین سازواره‌های استعاری را تشکیل می‌دهند. استعاره‌های مفید در مرتبه دوم قرار می‌گیرند و استعاره‌های غیر مفید کم‌بسامدترین استعاره‌ها هستند. استعاره‌های مطرح شده با در نظر گرفتن چگونگی توزیع آن‌ها در الگوی عبد القاهر جرجانی زیر بنای اصلی این پژوهش را تشکیل می‌دهند. این پژوهش بر آن است تا به بررسی دو مسأله اساسی بپردازد؛ اول، بررسی نمونه‌هایی از استعاره‌های نوین در قرآن کریم بر اساس باروری یا نازایی معنایی (مفید یا غیر مفید بودن) و دوم پرداختن به بلاغت این استعاره‌ها به ویژه استعاره‌های غیرمفید در بافت قرآن. انتخاب سازواره‌های استعاری در این مقاله به صورت تصادفی بوده است؛ زیرا پرداختن به تمام استعاره‌های قرآنی در این مختصر نمی‌گنجد.

## ۶- سازواره‌های استعاری در قرآن کریم

### ۶-۱: استعاره‌های مدفون (مندثره) در قرآن کریم و درجه مفید بودن آن‌ها

تعداد سازواره‌های استعاری استعاره‌های مدفون در قرآن کریم شایان توجه است. از نمونه‌های این واحد‌های استعاری آیه «اهدنا الصراط المستقیم» (حمد / ۱-۷) می‌باشد. در این آیه، ترکیب «الصراط المستقیم» نمودی از استعاره‌های مدفون است، زیرا این ترکیب بسیار متداول و آشنا گشته و وجه استعاری آن تا حدی زیاد محو گشته است؛ گویی این ترکیب بسیار آشنا استعاره‌ای در دل خود نهفته ندارد. هر بار که مخاطب ترکیب «الصراط المستقیم» را می‌شنود از آن به طور خودآگاه و نا خودآگاه دین حق را برداشت می‌کند. وجه شبه میان دین حق و صراط مستقیم آشکار می‌نماید؛ زیرا «... خط راست کوتاه‌ترین راه میان دو نقطه مبدأ و مقصد است. نقطه مشترک میانشان این است که بنده‌ای که قصد رسیدن به خدا را دارد، با وجود منزّه بودن خدای تعالی از مکان؛ ناگزیر باید کوتاه‌ترین راه را برگزیند؛ تا از آفت‌های راه مصون بماند...» (درویش؛ ۱۴۱۵: ۱۹/۱). پس کوتاهی راه و هدایت یافتن به سرمنزل مقصود، جنبه مشترک میان دین حق و صراط مستقیم است که هر بنده‌ای آن را در می‌یابد.

نمونه‌ای دیگر از استعاره مدفون که جرجانی آن‌ها را نا مفید می‌داند در آیه زیر پدیدار می‌شود آن‌گاه که خدای تعالی در بیان نمایان شدن نشانه‌های مرگ می‌فرماید: «إذ حضر یعقوب الموت» (۱۳۳/۲). بنابراین حضور مرگ، اصطلاحی آشنا برای خیل بی شماری از مردم به شمار می‌رود و

آمدن مرگ و حضور او در گفتگوهای روزمره مردم رایج است. امری که پنهان شدن وجه استعاری این واحد واژگانی را فراهم کرده است. جنبه مشترکی که منجر به یکسان‌سازی مشبه و مشبه به گردیده است؛ پدیدار شدن و رخ نمودن یک چیز است.

و در سوره نساء آن‌جا که خداوند از هم‌نشینی با کافران و مشرکان، زمانی که از روی جهل و نادانی خویش به اظهار دشمنی با خداوند و رسول او می‌پردازند، مسلمانان را نهی می‌کند، چنین آمده است: «فلاتتعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره» (نساء/ ۱۴۰). غوطه‌ور شدن در سخن و غور کردن در آن امروزه جزء واژگان ساده و اصطلاحات رایج به ویژه نزد عرب زبانان می‌باشد؛ تا این که گروهی بگویند: «فتة خاضت فی حدیثها» «گروهی در سخن گفتن خویش غرق شده‌اند». بلافاصله و فوراً معنا در ذهن مخاطب جای می‌گیرد و برای درک معنا هیچ رنجی حاصل نمی‌شود، گویی استعاره به بی‌استعارگی تبدیل شده است. «منظور از غوطه ور شدن در اینجا رد و بدل کردن کلام و غور کردن در اطراف آن و گشت و گذار در ژرفای آن است، تا خوب و بد آن مشخص گردد؛ گویی سخن آبی است که یافتن عمق آن و کشف چند و چون آن بسیار مهم و انگیزه ساز است.» (ابوعبیده، ۱۴۰۱: ۴۲). وجه شبه میان غوطه ور شدن در آب و غرق در سخن شدن مشغول شدن به کاری و پرداختن به آن است تا این که انسان را در بر بگیرد. گویی زیر مجموعه انسان در آن غرق و غوطه‌ور شده است. این به هم آمیختگی که به یکرنگی و یکسانی دو طرف استعاره منجر شده است؛ شرایط هویت باختگی استعاره را به وجود آورده است و استعاره مدفون را زیر مجموعه استعاره‌های غیرمفید قرار داده است.

مثالی دیگر که در حیطه استعاره مدفون / مندره قرار می‌گیرد آیه صد و هشتاد و دو سوره اعراف است: «سنستدرجهم من حیث لایعلمون» (اعراف/ ۱۸۲). هنگام تلاوت کردن این آیه احساس نمی‌شود که واحد استعاری‌ای درون آن وجود دارد؛ زیرا واژه‌های آن در ذهن خواننده عرب زبان به سرعت و بی‌هیچ شایبه‌ای استقرار می‌یابد، لیکن پژوهش‌گر تیزبین و کنجکاو اگر به کند و کاو واژگان این آیه بپردازد در زیر ساخت فعل «سنستدرجهم» معنایی استعاری می‌یابد، معنایی که در سایه آشنایی و عادت پنهان گشته است. بر خلاف آن‌چه گمان می‌رود، این استعاره استعاره‌ای ساده و بسط یافته نیست؛ بلکه استعاره‌ای مرکب است: «... زیرا استدرج که بر وزن استفعال از درج که به معنای در هم پیچیدن مشتق گردیده است. در هم پیچیدن کافران امری نیست که بتواند در واقع و به حقیقت نمود یابد،

بنابراین این سخن استعاره است و منظور این است که ما کافران را از منزلی به منزل دیگر و از مرحله ای به مرحله دیگر سوق می‌دهیم تا حقیقت بر آنها آشکار گردد و عناد و سرپیچی منجر به عقوبت آنها شود. در این جا کلمه «درج» بر گرفته از درج به معنای پیچیده شدن بسیار و تاب خوردن اندک اندک است تا کار به پایان رسد. و گفته شده است که درج از درجه /رتبه گرفته شده است، به این معنا که آنها از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای دیگر سیر نزولی می‌یابند تا عاقبت دچار هلاکت گشته، به عقوبت کار خویش گرفتار آیند. (ابوعبیده، همان، ۷۹).

اگر در پی یافتن استعاره‌های مدفون/مندثره کمر همت ببندیم تعدادی بی‌شمار از این نوع استعاره‌ها را در قرآن کریم می‌یابیم، بنابراین به این مقدار از نمونه‌های استعاره‌های مدفون در قرآن کریم بسنده می‌کنیم.

#### ۶-۲: بلاغت استعاره‌های مدفون / مندثره در قرآن کریم و میزان مفید بودن آنها

به منظور برطرف ساختن شک و تردیدها درباره حضور استعاره‌های مندثره /مدفون در قرآن کریم که در الگوی عبدالقاهر جرجانی نا مفید شناخته می‌شوند باید گفت الگوی پیشنهادی عبدالقاهر جرجانی در تقسیم‌بندی استعاره‌ها به مفید و غیر مفید، الگویی بشری است و نمی‌تواند الگویی نمونه در تقسیم‌بندی استعاره به شمار آید. از طرفی نا مفید بودن در الگوی جرجانی در نزدیکی وجه شبه به ذهن مخاطب و گیرایی آن اطلاق شده است. این ویژگی که ویژگی ای منفی است در همه بافت‌ها و برای تمام مخاطبان منفی به شمار نمی‌آید و چه بسا همین نزدیکی وجه شبه به اندیشه مخاطب موجب ارتقای سطح استعاره گردد. مسأله متناسب بودن کلام با مقتضای حال در کارآیی واحدهای استعاری و ارتقای ارزش می‌افزاید، بنابراین اگر استعاره مفیدی که برای رسیدن به زیر ساخت آن نیاز به تلاشی مضاعف دارد در بافتی نامناسب قرار گیرد و مسأله مقتضای حال در آن رعایت نشود لاجرم غیر مفید خواهد بود. می‌توان عکس این حالت را نیز فرض کرد؛ هنگامی که استعاره غیر مفیدی که معنای آن به سرعت دریافت می‌گردد در بافتی مناسب قرار گیرد شایسته نیست که از آن به عنوان استعاره غیر مفید یاد کرد، زیرا در جایگاه خود قرار گرفته و وظیفه‌ای که عهده‌دار بوده را به خوبی انجام داده است. و اگر استعاره‌ای که از نظر جرجانی مفید بوده است، جایگزین آن شود دیگر مفید فایده نخواهد بود، بنابراین استعاره مدفون /مندثره در «الصرط المستقیم» باید معنایی آشکار داشته باشد؛ زیرا این آیه که در سوره حمد آمده است برای همه مردم

خاصّ و عامّ نازل شده و همگی باید به طور مداوم آن را در نمازهایشان تلاوت کنند. براین اساس، شایسته نیست استعاره با زیرساختی دور از ذهن به کار گرفته شود، این به این معناست که این استعاره در نهایت بلاغت به کار رفته است.

و بیان کردن نشانه‌های مرگ و آثار آن با شاخص فعلی «حضر» خالی از فایده نیست؛ زیرا مرگ در این جا همان ملک الموت یا عزرائیل است و حضور مرگ بر این مسأله تأکید می‌کند و نباید کسی مرگ را به ریشخند بگیرد، چون وجودی بزرگ و پر هیبت است و آثاری که بر جای می‌گذارد چنان پا برجا و تکان دهنده است که باید از آن با واژه حضور تعبیر کرد. از این رو مفید بودن تنها در بعید بودن وجه شبه خلاصه نمی‌گردد، بلکه بافت و مقتضای حال مخاطب و گوینده در مفید یا نامفید بودن یک واحد استعاری اثرگذار هستند.

در واحد استعاری سوم که به عنوان مثالی برای استعاره‌های مدفون/مندثره نا مفید مطرح شد؛ ملاحظه می‌شود که غور کردن در سخن گفتن علی‌رغم آسانی و سادگی معنایی که دارد و با وجودی که مخاطب معنای آن را فوراً دریافت می‌کند، از نظر بلاغی در جایگاهی بالا قرار دارد. این جایگاه، هنگام پرده‌برداری از کانال‌های ارتباطی‌ای که در این واحد معنایی وجود دارد، درک می‌شود، بنابراین غوطه ور شدن در سخن، طرحی کامل و بی‌شایبه از حالت فنا شدن در سخن گفتن و رویگردانی از دیگر چیزها است، لذا رابطه‌ای که میان سخن گفتن و آب وجود دارد باید در دست‌رس مخاطب باشد تا بتواند به محض دریافت واژه‌ها صحنه را برای خود تصویر سازی کند، و اگر این چنین نباشد زیبایی این تصویر از میان می‌رود. و هم‌چنین بلاغتی که در «نستدرجکم» وجود دارد تنها به واسطه نزدیک بودن وجه شبه به ذهن مخاطب ایجاد شده است. این نزدیکی باعث سرعت بخشی به حرکت معنایی و از بین رفتن شبکه‌های معنایی مبهم گشته است. در نتیجه استعاره‌های مدفون/مندثره که در الگوی عبد القاهر جرجانی نامفید هستند در قرآن کریم مفید می‌باشند؛ و مفید بودن به نوع بافت و مقتضای حال مخاطبان این آیات برمی‌گردد.

### ۳-۶: استعاره‌های فروهشته /خامده در قرآن کریم و میزان مفید بودن آن‌ها

استعاره‌های فروهشته یا خامده، استعاره‌هایی هستند که رابطه خود را با اندیشه اصیل که از آن‌ها تعبیر می‌کرده و در آن بر امری خاصّ دلالت داشته، از دست داده است. این نوع استعاره‌ها در جایگاهی میان استعاره‌های مندثره/مدفون و استعاره‌های پویا /الحیه قرار دارند. آن‌ها را در گفت و

گوهای روزمره خود به کار می‌بریم و اگر به دقت در آن‌ها نظر افکنیم در آن‌ها معنایی استعاری می‌یابیم که با معنای لفظی متفاوت است؛ مانند: «لقد يدخن غضبا» و از نمونه‌های استعاره‌فروخته / خامده در قرآن کریم (اشتعل الرأس شيبا) (مریم/۴) می‌باشد. اشتعال الرأس به اصطلاحی رایج در میان مردم تبدیل شده است و رابطه خود را با معنای اصیل و زیرساختی خود از دست داده است. در حقیقت اصل این استعاره، تشبیه بوده است «... اشتعل الرأس كالوقود شيبا». «سر مانند هیزم از پیری آتش گرفته است.» پس سر مشبه و مشبه به آن که هیزم است حذف شده و این گونه اشتعل الرأس شيبا به وجود آمده است. وجه مشترک در هر دو اشتعل که یکی از لوازم وقود/ هیزم است، آورده شده و خود وقود حذف گردیده است...» (هندایانی؛ ۲۰۰۸: ۳۷). حرکتی که در جهت انتقال معنا در این واحد استعاری صورت گرفته، حرکتی عینیت یافته است و از ابعاد انتزاعی که تنها در دامان فضاهای ذهنی رشد می‌یابند به دور است. فضاهایی که دست‌یابی به معنا در آن‌ها بسیار سخت و پیچیده است. این عینیت یافتگی که در استعاره‌فروخته نهفته است باعث نزدیکی وجه شبه به ذهن مخاطب می‌گردد و در نتیجه این نوع استعاره از دیدگاه جرجانی نامفید است. از طرفی بر بسامد بودن این اصطلاح در متون باعث شده که وجه استعاری آن پنهان ماند، و میزان پیچیدگی و سختی‌های درک آن بسیار کم‌رنگ شود، بنابراین معنای «اشتعل الرأس» و «دخن الغضب» به محض شنیده شدن، دریافت می‌گردد و بعد استعاری آن‌ها در رو ساخت ظهور نمی‌یابد و تنها با دقت فراوان و تأمل بسیار استعاری بودن آن‌ها درک می‌شود. لیکن اگر روزمرگی و حجاب عادت کنار گذاشته شود؛ وجه بلاغی این واحد استعاری کاملاً آشکار می‌گردد. بر این اساس می‌توان گفت این واحدهای استعاری سرشار از بلاغت هستند و این که آن‌ها را نامفید بخوانیم، سخنی به ناحق گفته‌ایم. زیرا «... خداوند متعال موی سپید را با واژه اشتعال توصیف می‌کند پس همان گونه که آتش گزنده و سوزان و لمس کردن آن دردناک است، موی سپید نیز که نشانه پیری این چنین است، پیری، انسان پیر را به درد می‌آورد و چگونه این‌طور نباشد و حال آن که یاران انیس را از او گرفته است و چشم‌ها از دیدن او بی‌زار گشته‌اند. .. در ادبیات عربی چه شعر و چه نثر مثال‌هایی فراوان در زمینه موی سپید و خضاب و از میان بردن سفیدی موی در زیر انبوهی از سیاهی رنگ به چشم می‌خورد» (صافی، ۱۴۱۸: ۲۷۳/۱۶).

هر چقدر سطح شباهت‌های تعبیری گسترده‌تر باشد و محورهای آن‌ها وسیع‌تر میزان فروهشتگی واحد استعاری بیش‌تر می‌گردد. این مسأله به معنای خاموشی بلاغت و از بین رفتن آن در این واحد استعاری نیست؛ بلکه بلاغتی شایان توجه در این واحدهای استعاری نهفته است و دیدگان را محو و تماشای زیبایی خویش کرده است. استعاره‌های فروهشته به صورت پر بسامدی در متعلقات حرفی پر کاربرد دیده می‌شوند. گویی این استعاره‌ها نقش معنایی دیگر را تجربه نکرده‌اند. قرآن کریم در بطن خود تعدادی بی‌شمار از استعاره‌های فروهشته را دارد. استعاره‌های حرفی ای که صورت‌هایی گوناگون را تجربه می‌کنند. از جمله آن‌چه در سوره اعراف آمده است: «أولم ينظروا في ملكوت السموات و الأرض و ما خلق الله من شيء و أن عسى أن يكون قد اقترب أجلهم فبأى حديث يؤمنون» (اعراف/۱۸۵). حرف جرّ «فی» تمامی دلالت‌های این آیه را هدایت می‌کند؛ زیرا کالایی گران‌بها را در درون خود دارد. این استعاره «زیبایی تجسم‌یافته را در متن قرآن تحقق می‌بخشد. در این‌جا تصویری معنوی وجود دارد و آن به دقت نگریستن در ملکوت آسمان‌ها و زمین است که به صورتی حسی در قرآن کریم ترسیم شده است تا کافران با اندیشه و تدبیر کردن در چگونگی آفرینش آسمان‌ها و زمین رازهای حقیقت را الهام گیرند و دلایل آن را درک کنند. همان‌گونه که مظروف در ظرف جا سازی می‌شود در این صحنه بعد از این جای‌گیری عناصر در آن؛ تصویر اول حذف شده و تصویر دوم که دلالت‌هایی بیش‌تر دارد، جایگزین آن شده است. این صحنه بیان‌کننده تأمل و اندیشه و عمق تفکری است که در انواع موجودات و جهان مخصوص به هر یک می‌باشد و به این سان توحید و ایمان استخراج می‌شود. همان‌طور که آب هنگام فرو رفتن در غور زمین به دانه می‌رسد...» (غانم محمد؛ ۲۰۰۸: ۱۵۶). این تصویر نمونه و والا که در لباس آراسته استعاره نمود یافته است؛ در گفتگوهای روزمره بارها و بارها تکرار می‌شود؛ گویی که این استعاره‌ها به طور کامل استعاره بودن خود را از دست داده و فروهشته گشته‌اند، اما در این واحد استعاری گویش‌وری که این واحد استعاری را به کار برده است از استعاره حرفی، آگاهانه بهره‌برداری کرده است. در حقیقت زیر ساخت آیه فوق‌الذکر «أولم ينظروا» إلی است؛ اما حرکتی که حرف «إلی» بر آن دلالت می‌کند، حرکتی سطحی و از عمق و ژرف‌نای سخن به دور است. بر خلاف حرف اضافه «فی» که مخاطب را به سمت حرکتی ژرف سوق می‌دهد. از این‌جا است که می‌توان گفت

استعاره‌های فروهشته با وجود قرار داشتن در هاله‌ای از فروهشتگی و روزمرگی در درون خود بلاغتی شایان توجه دارند.

#### ۶-۴: استعاره‌های مغمور در قرآن کریم و میزان مفید بودن آن‌ها

استعاره‌های مغموری هستند که ریشه در فرهنگ گویش‌وران و کاربران آن‌ها دارند. در آیه: «فیوم ینادیهیم فیقول ماذا أجبتم المرسلین. فعمیت علیهم الأنباء یومئذ فهم لایتساؤلون» (قصص/۶۶-۶۵). استعاره مغمور در این آیه از این‌جا ناشی می‌شود که کوری/عماء در فرهنگ اسلامی، دلالتی متفاوت با دلالت کوری/عماء در دیگر فرهنگ‌ها دارد. این اصطلاح در فرهنگ اسلامی به معنای عدم هدایت، گمراهی، دوری از حق و حقیقت و نداشتن بصیرتی نافذ است. این معانی در رأس منظومه فرهنگ اسلامی قرار دارد. «... کور شد بر آن‌ها خبرها در آن روز، در اصل کور شدند از خبرها بوده است، یعنی به سمت آن هدایت نیافتند. در این‌جا کوری برای هدایت نیافتن استعاره قرار داده شده است، سپس جهت مبالغه قلب شده است در نتیجه قلب؛ معنا این‌گونه می‌شود: خبرها به سمت آن‌ها هدایت نمی‌یابند. و عماء/کوری معنای پنهان بودن را در بر گرفته است و به این جهت «عمیت» با «علی» متعدی شده است و اگر معنای پنهان بودن در نظر گرفته نمی‌شد با حرف «عن» متعدی می‌گشت. در حقیقت نباید کوری، صفت خبرها باشد، زیرا شنیدن متعلق به خبر است نه دیدن و این قلب بیان‌گر این نکته است که آن‌چه به قلب انسان عارض می‌شود از جهان خارج به او رسیده است. و می‌توان گفت که در این سخن استعاره مکنیه تخیلیه وجود دارد؛ یعنی: گویا خبرها مانند انسان‌هایی کور گشته‌اند که به آن‌ها راه نمی‌یابند» (نجفی و دیگران، بی‌تا: ۱۴). بر این اساس، می‌توان گفت که در استعاره‌های مغمور باید وجه شبه آشکار باشد. این استعاره از استعاره‌هایی است که غرابت و دور از ذهنی نمی‌پذیرد، زیرا اصل این استعاره که اشتراک فرهنگی است در جغرافیای کاربردی آن بسیار موجه و آشنا است؛ اما واحد استعاری حاضر سرشار از دلالت‌هایی عمیق است که بیش‌تر در هم‌آیی استعاری ایجاد شده در قلب استعاری و استعاره مکنیه تخیلیه و حس‌آمیزی که کوری را به مفهومی تجسید یافته و قابل مشاهده مبتدل کرده، دیده می‌شود. این حس‌آمیزی به آن معنا است که از «یک چیز که با حسی خاص درک یا وصف می‌شود به وسیله حسی دیگر تعبیر کرد، مثلاً صدا این‌گونه توصیف شود که بسان پارچه مخمل است یا گرم است یا سنگین یا شیرین است...» (وهبه، ۱۹۸۴: ۴۵۵). همگی این هم‌آیی‌ها در آیه فوق‌الذکر، شبکه استعاری غنی و پرباری را خلق کرده که مانع

از توصیف این واحد استعاری به نامفید بودن است. زیر بنایی که عبدالقاهر جرجانی پایه و اساس الگوی خود قرار داده است، اصلی بی‌ثبات و قابل انکار است؛ زیرا در استعاره‌های مغمور نیز نزدیک بودن وجه شبه به ذهن مخاطب از بلاغت واحد‌های استعاری نمی‌کاهد، بلکه خود این نزدیکی باعث بلاغت افزایی این واحد استعاری گشته است.

از دیگر نمونه‌های استعاره‌های مغمور در قرآن کریم می‌توان به آیه بیست و دو سوره کهف اشاره کرد: «و یقولون خمسة سادسهم کلهم رجماً بالغیب» (کهف/۲۲). واحد استعاری مورد بحث در این آیه «رجماً بالغیب» است. این اصطلاح در فرهنگ عرب ریشه دوانده است و بدون در نظر گرفتن پیشینه فرهنگی این عبارت، دریافت معنای آن به سختی حاصل می‌شود. رابطه‌ای که این اصطلاح با پیشینه فرهنگی عرب دارد در این نهفته است که «... عرب‌ها عادت داشتند به شخصی که به گمانه‌زنی می‌پردازد راجم یا قاذف می‌گفتند. و دشنام دهنده و بد دهن را راجم یا مراجم نام می‌نهادند. هنگامی که می‌گفتند این امر غیب مرجم است، مقصودشان این بود که مردم درباره آن امر گمانه زنی می‌کنند و آن را با اندیشه خویش برآورد می‌نمایند نه بر اساس حقیقت. و واژه «مرجم» به منظور تکثیر فعل آمده است، گویی که شخص گمانه‌زن تیرهای فراوان به این و آن سو می‌اندازد. و گمانه‌زن را راجم گفته‌اند، زیرا که او گفته خود را بر اساس اصلی درست نمی‌گوید، بلکه مانند تیری است که بی‌هدف به این سو آن سو پرتاب می‌کند. چنین فردی مانند تیراندازی است که نمی‌داند تیرهایش را به چه سمتی رها می‌کند، گاهی به سمت راست برخورد می‌کنند و گاهی به سمت چپ اصابت می‌کنند» (شریف رضی، بی‌تا: ۱۶۲). پس نزدیکی وجه شبه در این مثال به ذهن مخاطبانی که دارای یک فرهنگ هستند به معنای بیهودگی استعاره و نامفید بودن آن نیست؛ بلکه نزدیکی وجه شبه در این آیه ابزاری برای فعال‌سازی متن و پویا کردن آن به شمار می‌رود؛ زیرا خواننده از ظاهر متن فراتر رفته به باطن آن می‌رسد و به منظور درک معنا از تصویرهای حاشیه‌ای چشم می‌پوشد. از طرفی آن‌چه که در استعاره‌های مغمور دیده می‌شود دوگانگی مسأله مفید بودن است. علی‌رغم این که این استعاره‌ها ارتباطی شدید با صاحبان زبان و فرهنگ دارد از کسانی که از آن فرهنگ و اصطلاحات کاربردی آن دور هستند و آشنایی شفافی با آن ندارند هم‌چنان غریب و نا آشنا است. این ویژگی استعاره‌های مغمور را از دیدگاه جرجانی در

دو قطب هرم مفید بودن و نامفید بودن در حرکت قرار می‌دهد. و این گونه مفید بودن استعاره‌های مغمور و نامفید بودن آن‌ها، امری نسبی و غیر یقینی می‌گردد.

## ۵-۶: استعاره‌های بسیط در قرآن کریم و میزان مفید بودن آن‌ها

تعداد استعاره‌های بسیط در قرآن کریم بسیار فراوان است و به نظر می‌رسد هیچ سوره‌ای از حضور واحدهای استعاره، بسیط بی‌نصب نباشد. این نوع استعاره‌ها در زیر ساخت تشبیهی خود وجه شبیهی مشابه دارند و این شباهت و یکسانی وجه شبه دلیل نامفید بودن این واحدهای استعاری نیست و خود جرجانی نیز به این قضیه نپرداخته و میزان تأثیر تعداد وجه شبه‌ها را در مفید و نامفید بودن واحدهای استعاری مطرح نساخته است، تنها در استعارهٔ مرگب که از تعدد وجه شبه‌ها به وجود می‌آید، اشاره‌ای به این مسأله شده است. از نمونه‌های استعارهٔ بسیط آیهٔ صد و چهل و چهار سورهٔ آل عمران است که می‌فرماید: «فإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم» (آل عمران / ۱۴۴). واحد استعاری در این آیه در شاخص فعلی «انقلبتم» دیده می‌شود، آن‌جا که مرکز استرجاعی در دو قطب استعاره یعنی مستعار من و مستعار له ظهور می‌یابد. «خداوند متعال باز گشتن از روی شک و تردید را به بازگشت به پشت تشبیه کرده است ...» (سبکی، ۲۰۰۳: ۴۸) پس بازگشت و سیر به عقب داشتن، وجه نمود یافته و مشترک در زیر ساخت این استعاره است و این استعاره در زیر مجموعهٔ نامفید بودن که جرجانی در دلائل الإعجاز و اسرار البلاغة مطرح کرده است، قرار نمی‌گیرد. و گفته شده «... صورت ظاهری واژگونی، ارتداد و بازگشت است و گفته شده که آن همان فرار است ...» (اندلسی، ۱۴۲۰: ۳/۳۶۳). شایان ذکر است که این استعاره به هر صورت که تحلیل شود انحراف از حرکت و بازگشت و تغییر جهت که در معنای زیرساخت این واحد استعاری قرار دارد، نقش اصلی را در ترسیم تصویر هنری و بدیع این آیه ایفا کرده است، علاوه بر آن انتقال مکانی‌ای که در این واحد ترسیم شده است بر زیبایی و بلاغت آن می‌افزاید. انتقال از فضاهای انتزاعی به سمت فضاهای مادی ملموس پس واژگون شدن به پشت حالت مادی مجسم شده است برای توصیف حالت از دین برگشتگی و ارتداد اعتقادی و واپس‌گرایی ذهنی اطلاق شده است، بنابراین ناقد نمی‌تواند بدون غور و بررسی جنبه‌های مختلف احتمالی و فضاهای حاکم بر فضای استعاره قضاوت کند، پس در این استعاره علی‌رغم این که وجه استعاری کاملاً آشکار و واضح است، شایسته است به عنوان استعاره‌ای پر بلاغت مطرح شود و در حقیقت به جهت حضور کانال‌های معنایی که این واحد

استعارگی در بر دارد، می‌توان آن را به عنوان واحد استعارگی مفید تلقی کرد. و اگر این پژوهش بخواهد ملزم به الگوی جرجانی باشد باید این استعاره را غیر مفید خوانده، شأن و مقامی برای آن قائل نباشد که چنین چیزی منطقی نمی‌باشد. در بررسی استعاره باید ابعاد مختلف مفید بودن به‌ویژه آن جنبه‌هایی که جرجانی به آن‌ها نپرداخته است را در نظر گرفت.

از جمله استعاره‌های بسیطی که در قرآن کریم آمده است، آیه نود و نه سوره کهف می‌باشد: «و ترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض» (کهف/۹۹). شاخص فعلی «یموج» سرشار از دلالت‌های عمیق و متنوع است، گویی این واحد استعارگی تابلویی است که استادی چیره‌دست و ماهر آن را به تصویر کشیده است و در آن ازدحام مردم و جنب و جوش آن‌ها در زمین را به دریایی متلاطم و پر موج تشبیه کرده است. دریایی که موج‌های آن بر روی یکدیگر می‌غلطند؛ نوسان متمایل شدن و پویایی، تصویری است که این استعاره فرا روی مخاطب قرار می‌دهد و وجه اشتراکی است که از دو رکن پنهان استعاره پدیدار می‌گردد. «... بنابراین واژه یموج تنها در معنای استعارگی خود محدود نمی‌گردد و بر حرکت و پویایی دلالت نمی‌کند، بلکه در خیال مخاطب گروهی از مردمان را به تصویر می‌کشد که گرد هم ایستاده‌اند و ازدحام جمعیت آنها ندارد مانند دریا که اگر به آن چشم بدوزی موج است و آب است و تکاپو و واژه تموج آورده شده است تا چنین معنایی را القا کند» (بیلی بدوی، ۱۳۸۴: ۲). خلاصه این که عین مفید بودن در یگانه ساختن انبوه مردم و دریا نهفته شده است. در این واحد استعارگی، انبوه مردم و دریا مانند پوست و گوشت به هم پیوسته و آمیخته شده‌اند، چنان که هرگز جدایی ناپذیر هستند. و اگر چنین پیوستگی‌ای وجود نداشت رونق از این واحد استعارگی زدوده می‌شد.

از دیگر نمونه‌های استعاره‌های بسیط در قرآن کریم در آیه ده سوره فاطر آمده است: «إلیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه» (فاطر/۱۰). بالا رفتنی که بر سخن نیکو و رفعتی که بر کار شایسته اطلاق شده است، تصویرهای انتزاعی مجرد را به تصویرهای مادی در دسترس تبدیل کرده است. و این پویایی، محور اساسی و بنیادینی است که دو رکن زیر ساخت استعاره را تشکیل می‌دهد. این استعاره به استعاره‌های مفهومی نزدیک می‌شود و از دید شناختی انسان نسبت به هستی نشأت می‌گیرد (کردزعفرانلو و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۳۹-۱۵۷؛ پورشیرین و دیگران، ۱۳۸۸: ۵۵-۸۸). سخن به خودی خود دارای پستی و بلندی نیست و کار نیکو مادی نیست تا بتوان برای آن از

جنبه‌های مختلف حرکتی تصوّر کرد. این آیه، تصویرهای معمولی و آشنا را می‌شکند و مخاطب را به سمت افقی نوین سوق می‌دهد. بنابراین کار نیکو و سخن پاک به تصویر کشیده می‌شوند و در این فرآیند، فضاهای ذهنی در نوردیده می‌شوند و دیوارهای عقلانیت فرو می‌افتند تا این‌که آن حرکت مثبت رو به بالا تحقق پذیرد.

معماری‌ای که این استعاره به آن متمایز گشته است و در لباسی بی‌بدیل خود را جلوه‌گر ساخته است از دایرهٔ اتّصاف به کم فایده یا بی فایده بودن خارج گشته است، بلکه این نوع استعاره در جایگاهی بس والا از مفید بودن قرار دارد. شبکهٔ معنایی که این استعاره را به وسیلهٔ ضمائر در بر گرفته است به شاخص فعلی متصل شده است. در این بافت ضمیر هاء در فعل «یرفعه» به هرم معنایی سه وجهی گره خورده است، پس معنای ارجاعی آن «... دارای سه وجه است: اول این‌که سخن نیکو از کار نیکو برخاسته باشد، دوم این‌که کار نیکو سخن پاک را ایجاد کرده بالا ببرد، سوم این‌که خداوند است که سخن نیکو را بالا می‌برد...» (طوسی، بی‌تا: ۴۰۲).

#### ۶-۶: استعاره‌های مرکب در قرآن کریم و میزان مفید بودن آنها

استعاره‌های مرکب یا استعاره‌های جدا شده /مفککه، استعاره‌هایی هستند که پر بسامدی وجه شبه در آنها توجه مخاطب را به خود بر می‌انگیزد. مانند: او پای گاو وحشی /الأیل دارد. ویژگی اصلی استعاره‌های مرکب دلالت‌های چندوجهی است که در زیر ساخت تشبیهی آنها وجود دارد که باعث می‌شود وجه شبه‌های متعدّد آفریده شوند. این نوع استعاره‌ها در دیدگاه جرجانی در بالاترین سطح بلاغت قرار دارند. به نظر می‌رسد در قرآن کریم نیز که دلالت‌های این استعاره‌ها در مقایسه با دیگر استعاره‌های موجود ژرف‌تر هستند و از لایه‌های معنایی بیش‌تر برخوردار می‌باشند؛ مانند آیهٔ صد و سه سورهٔ آل عمران که می‌فرماید: «واعتصموا بحبل الله جميعا و لاتفرقوا» (آل عمران/۱۰۳). بر اساس این آیه «... مستعارٌ له «دین» و مستعارٌ منه «حبل/طناب» است. رابطهٔ پنهانی که این دو را به یکدیگر پیوند می‌دهد: قدرت؛ متانت؛ استقامت و پایداری؛ برقراری ارتباط و رستگاری است. تمامی این معانی معانی ثانویه هستند؛ اما معنای اولیهٔ حسّی در مجموعه رشته‌های به هم پیوسته که در ظاهر ناپیدا می‌باشند لیکن در ذهن حضور دارند و تجلّی می‌یابند. این طرحواره ذهنی زیربنای معانی ثانویه را تشکیل می‌دهد ...» (فیصل اسکندر؛ ۲۰۰۷: ۲۱۸).

وجوه معنایی مشترک میان مستعار و مستعار<sup>۱</sup> له شبکه‌ای از دلالت‌های به هم پیوسته و منسجم را ایجاد می‌کند. ریسمان الهی که باید به آن چنگ بزنیم، ویژگی‌های بی‌شمار و منحصر به فرد دارد که این واحد استعاری را جلوه‌ای دیگر می‌بخشد. حرکت از زیر ساخت استعاری به روساخت آن حرکتی نامحسوس و خلق شده در فضاهای انتزاعی برگرفته از مفهوم «دین» است که در ریسمان که بُعدی مادی دارد، به تصویر کشیده شده است. حرکتی که در این نگاه استعاری نمود دارد، انتقال از فضای ذهنی به فضای حسی را القا می‌کند. این حرکت انتقالی باعث در دست‌رس قرار دادن معنا و گسترش گستره آن برای مخاطب می‌گردد و جای شگفتی نیست که این واحد استعاری تأثیری نافذ و پا برجا بر خواننده می‌گذارد. تراکم معنایی این واحد و افق بازی که در اثر الهام بخشی‌های گوناگون ایجاد می‌شود بر رونق این استعاره می‌افزاید؛ گیرایی مخاطب و قدرت درک او را بالا می‌برد. از دیگر استعاره‌های مرکب در قرآن کریم در سوره مریم (ع) آیه دوازدهم دیده می‌شود؛ آن‌جا که می‌فرماید: «خذ الكتاب بقوة» (مریم/۱۲). در این آیه از فهم تورات عمل کردن به دستورهای الهی و دوری از هر آنچه که خداوند انسان‌ها را از آن باز داشته است به «أخذ» تعبیر شده است (طبری، ۱۴۱۲: ۴۲/۱۶) جامع در این دو یعنی مستعار<sup>۲</sup> منه و مستعار<sup>۳</sup> له انسجام، دور نشدن، فراگرفتن، فرو رفتن و غور در تمامی ابعاد یک مسأله است «این آیه به این معنا است که کتاب را بفهم یا در آیه‌های آن تدبیر کن، لیکن قرآن ترجیح داده است تا از این معنا به وسیله تصویرسازی پرده بگشاید. بنابراین می‌فرماید: «خذ الكتاب بقوة» تا خیال خواننده فردی تنومند را مجسم کند که امری قطعی و بی‌واسطه و تصمیمی قاطع و بی‌چون چرا را دریافت می‌کند. تصمیمی که او را می‌دارد چیزی را با تمام توان و قدرتی که در بدن دارد، با عزمی راسخ و استوار، بی‌هیچ واهمه و سستی دربر بگیرد. مخاطب این پیام، شخصی شکیب است که درخواست را انجام می‌دهد...» (احمد صالح، ۲۰۰۳: ۲۳۳). بلاغت شامخی که در این استعاره نهفته است ناشی از حرکت گسترش‌یابنده‌ای است که میان مستعار و مستعار<sup>۴</sup> له وجود دارد و مانند مثال پیشین حرکت از تجرید و انتزاع به سمت تجسید و عینیت‌یافتگی است؛ چراکه فهم و دریافت کردن، از جمله مفاهیم انتزاعی است که بافت متن آن‌ها را در واژه «أخذ» گرد هم آورده است. حرکت تجسید یافته دیگری وجود دارد که این واحد استعاری به نمایش گذاشته است. در حقیقت چگونگی فهم و درک کتاب چیزی است که نمی‌توان آن را به تصویر کشید، لیکن این واحد استعاری بستری مناسب را برای انتقال معنا و

استقرار آن در ذهن شنونده فراهم آورده است. کتاب در کالبد تصویر پردازی‌ای شگرف قرار گرفته است و آنچه که در پس پرده انتزاع قابل رؤیت نبوده را به بهترین نحو انتقال داده است. هنگامی که یک فرد به هم آغوشی کتاب آسمانی می‌پردازد به آن چنگ زده از آن جدا نمی‌گردد و در صیغه امر «خذ» حرکت از سمت بالا به پایین رخ داده است. ویژگی غالب فعل امر حکم کردن بی چون و چرا بر امر شونده که معمولاً از قدرتی کمتر برخوردار است، می‌باشد. این سیر از مراتب بالا به مراتب پایین استعاره‌های مرکب را روحی تازه بخشیده است.

از دیگر استعاره‌های مرکبی که در قرآن کریم ذکر گردیده است، آیه نود و هشت سوره توبه می‌باشد آن‌جا که می‌فرماید: «یتربص بکم الدوائر» (توبه/۹۸). تربص به معنای انتظار به وقوع پیوستن رویدادی است. بر این اساس مشرکان منتظر بودند که مؤمنان دچار مصیبت و بلا گردند تا از آن فرصت نهایت استفاده را ببرند، اموری را که باعث التزام و تعهدپذیری مسلمانان به دین اسلام می‌گشت از بین برده و نابود سازند. در این آیه، استعاره مرکب در شاخص اسمی «الدوائر» تجلی می‌یابد. این شاخص بیان‌کننده حوادث روزگار و مصیبت‌های آن است. بنابراین در زیر ساخت تشبیهی این استعاره، وجه مشترک در شبکه گسترش یافته و بازی است که در درون خود معانی متعددی را پذیرا می‌باشد. این شبکه در بخش‌های زیر توزیع شده است؛ طرحواره‌های تصویری، بنابراین شکلی دایره‌وار که برای حوادث روزگار و مصیبت‌های آن ترسیم شده است گویای روند دائمی و بی‌وقفه این حوادث است. زیرا محیط دایره حلقه‌ای است تجدیدپذیر که نقطه آغاز و انجام آن در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. چرخش بیهوده و سردرگمی، معنایی دیگر است که از این واحد برداشت می‌شود. این نقشی است که در ذهن پس از شنیدن واژه حوادث روزگار ترسیم می‌شود. بنابراین حوادث روزگار هم‌چنان به گردش خود ادامه می‌دهند، همانند سیارگان منظومه شمسی که در یک مدار و به طور دائم می‌چرخند و شناور هستند. از طرفی تداخل و به هم پیوستگی، ویژگی‌ای دیگر است که این شبکه معنایی دارد که ناشی از تصویر گروهی‌ای است که این واحد استعاری دارد؛ چهره‌ای که برای حوادث و مصیبت‌های روزگار ترسیم شده است، چهره‌ای یکسان و تک بُعدی نیست، بلکه صیغه جمع در «دوائر» مجموعه‌ای از دایره‌های تو در تو را خلق کرده است. جلوه‌ای دیگر از این گوناگونی و تنوع را می‌توان در تقسیم‌بندی این حادثه‌ها در دو بخش خیر و شر مشاهده نمود. این واحد معنای خود را از واحدهای هم‌جوار گرفته است، آن‌جا که نوع این

حوادث دایره‌وار آشکار می‌شود. این دایره، دایره بدی‌ها است «دائرة السوء» برای این اساس دایره حوادث یا به مذاق انسان خوش می‌آید و مطلوب است یا این که جان‌ها از آن بی‌زار هستند و قلب‌ها یارای آن‌ها را ندارند. مشرکان در این آیه آرزو می‌کنند تا بدترین حادثه‌ها گلاویز مؤمنان گردد. وجه مشترک دیگری که در این واحد استعاری یافت می‌شود، نبود عنصر زمان یا فرازمانی بودن آن است. فرا زمانی این واحد معنایی باعث شده بالاترین سطوح بلاغت را تجربه کند؛ زیرا رسیدن مصیبت به آن‌ها و به وقوع پیوستن آن توسط شاخص اسمی «دوائر» و جمله اسمیه خالی از فعل «علیهم دائرة السوء» بیان شده است. باید گفت شاخص‌های اسمی یا فرا زمانی هستند و یا خالی از هر گونه دلالت زمان محور به ویژه در این واحد. بعد از بررسی ابعاد مشترک در زیرساخت برخی واحدهای استعاری می‌توان نتیجه گرفت که استعاره‌های مرکب بر الگوی پیشنهادی عبدالقاهر جرجانی مطابقت تام دارد. این که استعاره مفید، استعاره‌ای است که زیر ساخت آن را وجه شبه‌هایی در هم پیچیده و به هم پیوسته تشکیل می‌دهد، بر استعاره‌های مرکب صدق می‌کند. این استعاره‌ها بسامد بالایی از استعاره‌های قرآن را به خود اختصاص داده‌اند.

#### ۶-۷: استعاره‌های مطلق در قرآن کریم و میزان مفید بودن آن‌ها

استعاره‌های مطلق، وجه شبه آشکاری که بتوان به سرعت رابطه مستعاره و مستعار منه را به واسطه آن دریافت ندارند. این استعاره‌ها اگر در الگوی جرجانی قرار بگیرند به جهت غرابت وجه شبه و دور از ذهن بودن آن در زیر ساخت تشبیهی خود استعاره‌هایی مفید خواهند بود. این دسته از استعاره‌ها جزء کم بسامدترین استعاره‌های قرآن کریم می‌باشند. مانند آنچه در آیه پنجاه و چهار سورة توبه آمده است: «و مکروا و مکر الله» (توبه/۵۴)؛ نسبت دادن مکر به خداوند متعال باعث آفرینش استعاره مطلق گردیده است، زیرا رابطه میان مکر خداوند و مجازات و پاداش و عقوبت رابطه‌ای مبهم است و گویا راهی برای درک آن وجود ندارد. «... معنای نیرگ از جانب خداوند دو احتمال معنایی می‌تواند داشته باشد؛ یکی این که خداوند عقوبت نیرنگ زندیشان را می‌دهد و از عقوبت به وسیله صنعت ازدواج به نیرنگ و مکر تعبیر شده است، هم‌مانند سخن خداوند آن‌جا که فرموده است: «جزاء سیئه سیئه مثلها» و حال آن که مکافات عمل و کار ناشایست عقوبت است نه بدی کردن در حق کسی که بدی کرده است. و در این‌جا فرموده است: «و مکروا و مکر الله» و خداوند مکر نمی‌زند؛ بلکه تنها جزای مکر ایشان را خواهد داد. دوم این که حکم خداوند در مورد

آن‌ها و منع کردن ریختن خونشان به دلیل ایمانی بود که به ظاهر و به طور زبانی بیان ساختند؛ با وجودی که به باطن آن‌ها و کفر ورزیدنشان آگاهی داشت. این مسأله، چیزی جز فرصت دادن به آن‌ها در دنیا و دیدن عقوبت کارشان در روز قیامت، چیزی دیگر نبوده است؛ پس خداوند در روز قیامت به خاطر آن‌چه که پنهان می‌داشتند آنان را به آتش جهنم می‌اندازد. سدی می‌گوید: خداوند در روز قیامت به آنان نوری عطا می‌کند تا به وسیله آن در میان مسلمانان واقعی راه بروند همان‌گونه که در دنیا با آنان بودند سپس آن نور را از آنان واپس می‌ستاند و میانشان و میان مؤمنان دیواری قرار می‌دهد. این نیرنگی است از جانب خداوند متعال «(طوسی، همان: ۴۷۵). در مورد معنای واژه «مکر» چندین معنا گفته شده است. از جمله: جست و جوی راه حل (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱: ۱۱۳/۱۴). و گفته شده اصل «مکر» پیچش است، چون عرب زبانان درختانی که شاخ و برگ آن‌ها در هم پیچیده شده است را مکر می‌نامند (اصفهانی، ۱۹۹۵: ۷۷/۱). اگر معنای این واژه در قرآن کریم پی‌گیری شود، خواننده با معانی زیر رو به رو می‌شود: «تکذیب پیامبران الهی (لیمکروا فیها) (وما یکذبون) انجام دادن مانند: (یمکرون السیئات) سخن گفتن مانند: (سمعت بمرهن) اراده به قتل رساندن مانند: (ما مکروا) و مکر و نیرنگ مانند: (إن هذا لمکر)» (آل عصفور، بی‌تا: ماده م ک ر).

اگر در زیر ساخت تشبیهی این استعاره‌ها به دقت نظر شود شگفتی و حیرت انسان را فرا خواهد گرفت. گویی به کارگیری صنعت بدیعی ازدواج و برچیدن بعد مادی از مستعار منه و مستعار له، باعث مبهمی وجه شبه و نقطه مشترک میان دو رکن استعاره گردیده است. با بررسی این استعاره‌ها در قرآن کریم می‌توان گفت: این نوع استعاره‌ها در واحدهای استعاری که مربوط به صفات الهی می‌باشند تراکمی بیش‌تر دارند، آن‌جا که عقل انسان نمی‌تواند آن صفت یا ویژگی را به خدای تعالی نسبت دهد. در این‌جا نیز مکر ورزیدن صفتی است که خداوند سبحان از آن مبراً است. از دیگر نمونه‌های استعاره‌های مطلق می‌توان به آیات زیر اشاره نمود: «یخادعون الله و هو خادعهم» (نساء/ ۱۴۲) و «سخر الله منهم» (توبه/ ۷۹) و «الله یستهزئ بهم» (بقره/ ۱۵)؛ تمامی این آیات با داشتن واحدهایی از استعاره‌های مطلق متمایز می‌شوند. استعاره‌هایی که رابطه زیر ساخت تشبیهی آن‌ها دچار تردید بوده، بسیار مبهم می‌باشد و درک و فهم انسان‌ها به سختی می‌تواند آن‌ها را دریابد. نیرنگ زدن، مسخره کردن، به باد استهزا گرفتن که در آیات مذکور به خداوند نسبت

داده شده‌اند، تصویرهایی غیرعادی ساخته‌اند و باید در آن‌ها اندیشه کرد. وجه شباهت میان مشبّه و مشبّه‌به که در زیر ساخت استعاری قرار دارد، کاملاً انتزاعی و عقلانی بوده، به سختی می‌توان آن را دریافت. دور بودن از فضای مادی و دور از دست‌رس بودن معنا، این نوع استعاره‌ها را مفید ساخته است. استعاره‌های مفیدی که باعث بالا رفتن سطح معنا و ژرف‌سازی آن‌ها در قرآن کریم گشته‌اند؛ جز این که تراکم این نوع واحدهای استعاری در مقایسه با سایر واحدهای استعاری‌ای که مفید قلمداد می‌شوند، اندک بوده است. و شاید دلیل این امر این باشد که قرآن کتابی آسمانی است که برای هدایت تمامی بشریت نازل شده و ابهام و پیچیدگی‌های معنایی، ویژگی مناسبی برای چنین کتابی نیست. با این وجود در قرآن، عبارت‌هایی چالش برانگیز و مبهم نیز دیده می‌شوند؛ مانند: «ید الله» و «استوی علی العرش» با وجود عدم شایستگی و کثرت این استعاره‌ها در متن قرآن، لیکن بلاغت این استعاره‌ها بلاغتی قابل تحسین می‌باشد.

#### ۸-۶: استعاره‌های تشخیصی و میزان مفید بودن آن‌ها

استعاره‌های تشخیصی با گرفتن ویژگی‌های انسانی از سایر استعاره‌ها باز شناخته می‌شوند. درجه مفید بودن این استعاره‌ها بر اساس الگوی جرجانی، درجه‌ای نسبی است که بر اساس میزان نقاط مشترک میان زیر ساخت تشبیهی استعاره، مقدار غرابت و دوری وجه شبه، سنجیده می‌شود، بنابراین برخی از استعاره‌های تشخیصی بر اساس الگوی پیشنهادی جرجانی کاملاً مفید هستند و برخی دیگر به دلیل نمایان بودن خطوط وجه شبه در آن‌ها و نزدیک بودنشان به ذهن تا مرتبه بی‌فایده بودن تنزّل پیدا می‌کنند. جان‌بخشی به اشیاء، محور استعاره‌های تشخیصی را تشکیل می‌دهند. از نمونه‌های استعاره‌های تشخیصی در قرآن کریم می‌توان به آیه هفتاد و چهار سوره هود اشاره کرد؛ آن‌جا که می‌فرماید: «فلما ذهب عن إبرهیم الروح و جاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط» (هود/۷۴). تصویر جان‌بخش‌واری که باعث حرکت و پویایی واحد استعاری است و صحنه‌ای زیبا و شایسته از آن می‌آفریند در شاخص فعلی «ذهب» نهفته شده است. در این واحد استعاری «ذهب» به «روح/ترس» اسناد داده شده است. ترسی که بر ابراهیم پیامبر (ع) چیره گشته بود، اندک اندک از قلب او رخت بر بست. این از بین رفتن تدریجی ترس به وسیله «رفتن» بیان شده است. گویا ترس، شخصیت انسانی بزرگی است که رفتن و آمدن را می‌توان بر او اطلاق کرد. در این آیه نوعی تقابل تشخیصی وجود دارد؛ رفتن ترس با آمدن بشارت مقرون گشته است. شنیدن مژده و بشارت به آمدن بشارت

تبدیل شده است. گویا بشارت مهمان ابراهیم پیامبر (ع) گردیده و بار و بنه اش را نزد ایشان و در خیمه گاه پهن کرده است. البته بعد از این که ترس دهشتناک بساط شومش را از نزد ابراهیم پیامبر (ع) برچید؛ پس این دو صحنه متضاد و نابرابر در همسایگی یکدیگر قرار گرفته‌اند تا از آن‌چه در درون ابراهیم (ع) در آن لحظه‌ها گذشته بود، خبر دهند.

از دیگر نمونه‌های استعاره‌های تشخیصی که در قرآن کریم آمده است تا پرده از ویژگی‌های شخصیتی و احساسات درونی فرستادگان خدا پرده‌برداری کند در آیهٔ صد و پنجاه و چهار سورهٔ اعراف در بیان حالت درونی حضرت موسی (ع) آمده است؛ آن‌جا که می‌گوید: «و لما سکت عن موسی الغضب أخذ الألواح و فی نسختها هدی و رحمة للذین هم لربهم یرهبون» (اعراف/۱۵۴). این آیه تصویرگر غصب و خشمی است که حضرت موسی (ع) در آن زمان تجربه کرده است، خشمی که در اثر ارتداد و از دین برگشتگی قوم او و سجدهٔ آنان بر گوساله‌ای که ساختهٔ دست سامری بود؛ شعله‌ور شد. این صحنهٔ استعاری در سطوح بالایی از ابتکار زیبایی‌چینش قرار دارد. در این آیه این موسی پیامبر (ع) نیست که از پاسخ‌گویی به خشم سکوت پیشه می‌کند؛ بلکه این خود خشم و غضب است که راه کج می‌کند و از موسی پیامبر (ع) دور می‌شود، سکوت می‌کند و هم صحبت او نمی‌گردد. این به این معنا است که موسی پیامبر (ع) نجیب‌تر و شریف‌تر از آن است که خشم و غضب به صورت مستقیم به او نسبت داده شود؛ بلکه این خشم است که در کالبد موجودی زنده تجلی یافته با موسی پیامبر (ع) هم سخن می‌شود، با او گلاویز شده، سخن گفتن می‌آغازد و او است که تن به سکوت می‌دهد. این همان چیزی است که واحد استعاری را ایجاد کرده است، واحدی که ویژگی بارز آن تشخیص و جان‌بخشی است، بنابراین نسبت دادن سکوت به غضب و قرار دادن غضب به عنوان فاعلی برای سکوت صحنه‌ای بس با شکوه را فراروی مخاطب قرار داده است و باعث بزرگواری و کرامت شخصیت موسی پیامبر (ع) گردیده است؛ زیرا کوتاهی با تمام ابعادش مرهون کنش‌های موجودی تجسد یافته با عنوان غضب است. غضبی که خود آغازگر سخن بوده و فرجام آن را نیز خود بر عهده گرفته است. در آن لحظه‌ها موسی پیامبر (ع) سخت‌ترین شرایط را تجربه کرده است، در نتیجه از بین رفتن و فروکش کردن خشم و غضب در این واحد استعاری در سکوت تجلی یافته است. استعاره‌های تشخیصی دیگری نیز وجود دارند که در آن‌ها کائنات بی‌جان، جان گرفته روح زندگی در آن‌ها دمیده می‌شود، مانند آن‌چه که در سورهٔ قاف آیهٔ سی دیده می‌شود

آن‌جا که چهره در هم کشیده دوزخ در برابر مخاطب قرار می‌گیرد تا هولناکی روز قیامت بیش‌تر جلوه‌گری کند. آن هنگامه که درک آن از افق عقل بشری بلندتر و پهناورتر است. در این آیه خداوند می‌فرماید: «یوم نقول لجهنم هل امتلأت و تقول هل من مزید» (ق/۳۰) بر این اساس جهنم با نگهبانان بی‌رحم و سخت‌گیر و فرشتگانی تندخو و زقوم تلخ که نه نجات بخش از گرسنگی است و نه شکم‌های خالی را طعمی است برای پر کردن، تبدیل به ظرفی می‌گردد که معاندان و کسانی که از دستورهای الهی سرباز زده‌اند، طغیان کرده به فساد و لهو و لعب پرداخته‌اند به آن حریص شده، گویا برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند. جهنمی که به گرمی پذیرای اهل آتش است و چنان وسعت دارد که اگر از او پرسیده شود آیا مالا مال شده‌ای؟ ندای هل من مزیدش فضا را آکنده می‌سازد.

از طرف دیگر، سوره اسراء نمونه‌ای دیگر برای استعاره‌های تشخیصی می‌باشد؛ به‌ویژه در آیه هفتاد و یک آن‌جا که می‌فرماید: «و قل جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل كان زهوقا» (اسراء/۸۱). از آشکار شدن حق در این آیه با فعل آمدن تعبیر شده است. این آشکار شدن و ظهور، پنهان و در پشت پرده‌ها نیست؛ بلکه چنان واضح است که گویی با چشم سر دیده می‌شود و دیدگان آن را لمس می‌کنند بدون این‌که در سختی بیافتند. ظهور یافتن همان آمدن است. پنهان نیست که آمدن در مورد امور مادی و زنده و پویا تحقق می‌پذیرد. و ویژگی بارز آن حضور یافتن یقینی و قطعی است که هیچ شکی در آن راه ندارد. اگر استعاره‌های تشخیصی را در الگوی جرجانی جاسازی کنیم از مفید بودن خارج نمی‌شوند، زیرا تشخیص و وام‌گیری ویژگی‌های انسانی توسط موجودات بی‌جان دارای غرابت شایان توجهی است. از طرفی وجه شبه در این استعاره‌ها دارای جلوه‌های معنایی چندگانه است و سطوحی از تداخلات معنایی را در زیر ساخت استعاری در بر می‌گیرد. برای نمونه اگر رفتن یا سکوت با نابودی و از بین رفتن مورد مقایسه قرار گیرد، شبکه‌ای از وجه‌های مشترک غریب و دور از ذهن را می‌توان در آن‌ها یافت. حرکت در دو شاخص فعلی رفتن و نابود شدن حضوری فعال دارد. نابود شدن و از بین رفتن نیز وجه مشترک میان هر دو است؛ زیرا هر رفتنی غایب شدن و عدم حضور از نقطه مبدأ را تداعی می‌کند. در مورد «إزالة/ نابود شدن» برخلاف رفتن که تنها نبودن و عدم حضور در یک مکان را شامل می‌شود، این محو شدن می‌تواند مادی یا معنوی باشد. بی‌رنگی نیز ویژگی مشترکی است که این دو شاخص دارا می‌باشند.

نکته قابل توجه این که استعاره‌های تشخیصی تنها در وام‌گیری ویژگی‌های انسانی خلاصه نمی‌شوند، بلکه وام‌گیری ویژگی‌های زمان مکانی برخی از کائنات نیز می‌تواند به عنوان استعاره‌های تشخیصی مطرح گردند. تشخیص مکانی «... اولین و اساسی‌ترین دروازه و سردمدار شبکه وقایعی است که در قرآن کریم بیان شده اند؛ چون این استعاره‌ها، احساس استقرار مکانی، احساس دیگری نسبت به زمان و احساس جایگاهی ویژه داشتن را بر می‌انگیزد. تا آنجا که گمان می‌رود بدون این استعاره هیچ چیز دیگر به وقوع نخواهد پیوست...» (مالک، ۲۰۱۳: ۱۳۱). این مسأله به خوبی در سوره زلزال به تصویر کشیده شده است، آنجا که می‌فرماید: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» (زلزال ۱/۲). زمین در این آیه همان کائن مکانی است که وام‌گیر ویژگی‌های موجودی زنده گشته است؛ موجودی که سنگینی درونش را به بیرون پرتاب می‌کند. در پی این تعبیر، آنچه به ذهن مخاطب منتقل می‌گردد «معنای انتزاعی و مجردی است که به صورتی مادی و خیال‌انگیز این گونه ترسیم شده است؛ خداوند تبارک و تعالی زمین را به مانند موجودی غضبناک و خشمگین به تصویر می‌کشد. موجودی که سنگینی‌های درونش، او را به سختی آزرده، آن‌ها را با قدرت به بیرون می‌افکند و این بیرون افکندن زلزله می‌آفریند، زلزله‌ای در نهایت شدت و ترس...» (همان/۱۳۲) گویی زمین آشفته و مضطرب می‌شود. این استعاره تشخیصی بسیار مفید بوده و از نظر غرابت و زیبایی بی‌بدیل بوده است و از نظر پویایی و اثرگذاری از چنان مرتبه‌ای برخوردار است که در ذهن مخاطب پایدار بوده به فراموشی سپرده نمی‌شود.

استعاره‌های تشخیصی زمانی نیز وجود دارند که از فرط زیبایی در ذهن مخاطب لانه می‌کنند و او را به حیرت وامی‌دارند، مانند آنچه در آیات هفده و هجده سوره تکویر ملاحظه می‌شود: «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (تکویر/۱۷-۱۸). صبح، این عنصر زمانی در لباس انسانی خرامان در این آیه جلوه‌گری می‌کند، آنجا که نفس کشیدن بر او اطلاق می‌شود، نفس کشیدنی که نماد اشراق و سرزندگی مطلق است. پس در «... متن قرآن خداوند متعال با زدم و خارج شدن هوا از ریه‌ها را به صورت تدریجی برای طلوع نور از مشرق زمین به استعاره گرفته است؛ که وجه مشترک این دو ظاهر شدن پیوسته و تدریجی نور و نفس است. این آیه، طلوع فجر را با سبکی هنری و جذاب به تصویر می‌کشد؛ و در آن خروج تدریجی خورشید از افق را با استفاده از صنعت تشخیص، موجودی زنده که نفس می‌کشد، لحاظ می‌کند. و آن را برای صبح وام می‌گیرد...» (همان). بنابراین

رابطه میان صبح و نفس کشیدن رابطه‌ای نادر و عجیب و سرشار از هنجارگریزی‌های معنایی است که باعث می‌شود این استعاره بدون شک صدرنشین استعاره‌های مفید باشد. بر این اساس می‌توان گفت استعاره‌های تشخیصیه یکی از پر بسامدترین استعاره‌هایی هستند که در قرآن کریم به کار رفته‌اند. و مفید بودن و غرابت دو ویژگی بارز این واحدهای استعاری می‌باشد که بر بلاغت افزایی متن قرآن نقشی به‌سزا ایفا کرده‌اند.

### ۹-۶: استعاره‌های حس‌آمیزی در قرآن کریم و میزان مفید بودن آن‌ها

حس‌آمیزی یکی از بالاترین و مهم‌ترین ابزارهای تعبیر است. این استعارات یکی از تکنیک‌های مورد استفاده در جهت غنای معانی است. قرآن در به کارگیری این واحدهای استعاری، گوی سبقت را از دیگران ربوده است. استعاره‌هایی که در آن‌ها حواس، در هم می‌آمیزند. در هم آمیزی حواس، احساس‌ها را تغییر داده به نهایت حد خود سوق می‌دهد. این استعاره‌ها بر اساس الگوی جرجانی، استعاره‌هایی مفید می‌باشند «... و به این وسیله ترانس‌حواس فرصت مناسبی را در به کارگیری دو یا چند حس از طریق آوردن یک حس فراهم می‌آورد...» (فتحی رمضان، ۲۰۰۷: ۳).

از جمله استعاره‌های ترانس‌حواس که در قرآن کریم آمده است می‌توان به آیه چهل و هشت سوره قمر اشاره کرد آن‌جا که می‌فرماید: «ذوقوا مس سقر» (قمر/۴۸). در این آیه «... ذوقوا استعاره است و در آن حکمتی نهفته است؛ چشیدن/ذوق از جمله حواسی است که به‌وسیله زبان درک می‌شود و بدون زبان قابل درک و فهم نیست. زبان قدرت چشایی تام و کاملی دارد. صاحب قوه چشایی اگر این قوه را به کار گیرد، حرارت، سردی، زمختی، نرمی که در دیگر قوای لامسه قابل درک هستند را درک می‌کند؛ علاوه بر آن، مزه آن چیز را نیز در می‌یابد و درک مزه تنها ویژه زبان است. بر این اساس است که قدرت گیرایی زبان از دیگر حواسی که لمس‌کننده هستند؛ مانند پوست بیش‌تر است. ... پس به کارگیری فعل ذوقوا در این آیه نشان می‌دهد که آن‌ها عذاب را با تمام وجود خود حس می‌کنند گویی آن را می‌چشند. عذاب الهی با شدتی که دارد، با دردناکی خود، طولانی بودن، زمانش، و جاودانگی‌اش در واژه «ذوقوا» گردآمده است. و کسی که به این عذاب الهی گرفتار می‌آید، راه گریزی ندارد و دردناک‌ترین عذاب‌ها را می‌چشد. .. و در تفسیر این آیه از عبارت «فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون» استفاده شده و در این بیان از لفظ «ذوق» بهره برده شده است؛ زیرا کافران لحظه به لحظه عذاب را با تمام وجود می‌یابند، مانند کسی که غذایی را

می‌چشد (همان). میزان غرابت در این واحد استعاری ناشی از فاصله قابل توجهی است که میان حسّ چشایی و حسّ لامسه وجود دارد. این فاصله که در زیر ساخت تشبیهی این واحد استعاری نهفته شده بر میزان غرابت و مفید بودن این استعاره افزوده است. ویژگی این واحد استعاری، معنایی دو چندان بخشیده و با وجود حسّ آمیزی که در آن به کار رفته، خواننده دچار سردرگمی نمی‌گردد. از دیگر نمونه‌های تراسل حواسّ یا همان حسّ آمیزی، استعاره‌ای است که در آیه صد و پنجاه و نه سوره آل عمران در خطاب به پیامبر اکرم (ص) آورده شده است: «و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك» (آل عمران/۱۵۹). واحد استعاری که حسّ‌ها به صورت نهفته‌ای در آن آمیخته شده در ترکیب اضافی «غليظ القلب» مشاهده می‌شود. قساوت قلب، عدم دلسوزی، و مهربانی با صفت غلظت /خشن بودن که برای کائنات مادی به ویژه پارچه و مانند آن به کار می‌رفته؛ استعمال شده است. خشن و زمخت بودن با حسّ لامسه درک می‌شود، اما سنگ دلی چیزی نیست که حسّ لامسه آن را دریابد. این تعبیر قرآنی باعث شده که سنگ دلی با زبری و زمختی‌ای که به آن وصف شده است به درک و فهم نزدیک تر افتد. صفتی که به وسیله ذهن به راحتی درک می‌شود و در نمان گاه آن جای می‌گیرد. این تعبیر، سرشار از زایش‌های معنایی است که مانع از نازایی دلالتی این بافت می‌گردد و به آن رونقی خاص می‌بخشد. انتقال از قساوت به زبری و زمختی در سایه حسّ آمیزی، بلاغتی ویژه به متن قرآن بخشیده است.

قرآن کریم در بیان داستان اصحاب فیل، نمونه‌ای دیگر از حسّ آمیزی را به تصویر می‌کشد؛ آن‌جا که شنیدن به دیدن تبدیل می‌شود. دین که قطعاً به یقین نزدیک تر است و کم تر خطا و اشتباه در آن صورت می‌پذیرد، بر خلاف شنیدن که بارها و بارها تیر خطا بر شنونده افکنده است و همواره قابل اعتماد نیست. هنگامی که خداوند متعال می‌فرماید: «ألم تر كيف فعل ربك بأصحاب الفيل» (فیل/۱) شاخص فعلی «تری / می بینی» را به جای «تسمع / می شنوی» به کار می‌برد. آن‌چه که باعث تراکم معنایی گشته، صحنه توصیف شده را به ذهن نزدیک می‌کند، گویی آن‌چه در آن لحظه‌ها رخ داده رویاروی مخاطب در لحظه کنونی نقش می‌بندد. این انتقال از فضای گذشته و تصویرسازی آن در حال، بلاغت این آیه را دو چندان کرده است، اعجاز متن قرآن را اثبات می‌کند. هنگامی که خطاب «ألم تر» شنیده می‌شود ناآشنا نبوده در ابتدا عجیب و دور از ذهن

می‌نماید و چنین به نظر می‌رسد که استعاره در آن وجود ندارد؛ اما بعد از اندکی تأمل و دقت نظر خواننده متوجه ناسازواری این واحد معنایی می‌گردد.

نمونه‌ای دیگر از استعاره‌های حسن‌آمیزی در آیه دویست و بیست و سه سوره شعراء دیده می‌شود؛ آن‌جا که خداوند سبحان می‌فرماید: « یلقون السمع و أكثرهم كاذبون » (شعراء/ ۲۲۳) در این آیه «إلقاء السمع / گوش افکندن» واحد استعاری‌ای است که در آن دو حسن لایمسه و شنوایی در هم آمیخته شده‌اند «... زیرا افکنده شدن یک شیء در بیان محسوساتی به کار می‌رود که با حسن لایمسه درک می‌شوند، می‌گویی اَلْقِیْتَهُ / انداختمش یعنی طرحته / آن را افکندم و می‌گویی اَلْقَاهُ مِنْ يَدِكَ / آن را از دست تو افکند؛ بنابراین در اینجا «إلقاء» را برای شنیدن استعاره آورده است. یعنی چیز قابل شنیدن به چیز مادی قابل لمس که بر زمین افکنده می‌شود، تشبیه شده است و یکی از لوازم آن یعنی افکندن یا همان إلقاء در بافت قرار داده شده است» (همان/ ۵).

این استعاره‌ها در قرآن کریم از بسامدی بالا برخوردار هستند؛ فضایی قابل توجه از متن قرآن را در بر می‌گیرند. در الگوی جرجانی استعاره‌های حسن‌آمیز یا تراسل حواس، استعاره‌هایی مفید می‌باشند، زیرا وجه غرابت و زایش معنایی چشم‌گیر دارند.

## ۶-۱۰: میزان مفید بودن دیگر استعاره‌های نوین

استعاره‌های نوین دیگری که پژوهش به آن‌ها نپرداخته و از حوصله آن خارج بوده است در دایره و زیر مجموعه استعاره‌هایی قرار می‌گیرند که از آن‌ها سخن به میان رفته است. برای نمونه می‌توان گفت استعاره‌های پویا یا استعاره‌های احیائیه همان استعاره‌های تشخیصیه هستند که در سطوح بالایی از بلاغت قرار دارند؛ لذا استعاره‌های تشخیصیه‌ای که بسیار آشنا هستند و به نظر می‌رسد که استعاره بودن آن‌ها در شرف نابودی است را در بر نمی‌گیرند. از طرفی استعاره‌های تجسیدی / جسم‌وارگی که وظیفه آن‌ها دمیدن روح زندگی و نشاط در کالبد پدیده‌های ایستای طبیعی است؛ در مصحف شریف بسیار یافت می‌شوند. این استعاره‌ها، استعاره‌هایی بی روح و پوچ محتوا نیستند، بلکه در دایره استعاره‌های مفیدی قرار می‌گیرند که عبد القاهر جرجانی درباره آن‌ها سخن گفته است؛ زیرا پویایی و سرزندگی ویژگی اساسی و انکارناپذیر استعاره‌های مفید است؛ اما استعاره‌های پویایی که به زبان عادی و روزمره نزدیک می‌شوند در قرآن کریم نادر هستند. نمود این نوع استعاره‌ها را می‌توان در ضرب‌المثل‌های قرآنی یافت.

## نتیجه‌گیری

پس از بررسی نمونه‌هایی از استعاره‌های قرآنی بر اساس الگوی عبدالقاهر جرجانی و برخی از استعاره‌های نوین نتایج زیر یافت می‌شود:

۱. استعاره‌های قرآنی، استعاره‌هایی با دلالت‌هایی عمیق هستند که اگر بر اساس الگوی جرجانی در تقسیم‌بندی استعاره به مفید و غیر مفید سنجیده شوند، عمدتاً مفید ارزیابی می‌گردند، زیرا بیشتر استعاره‌های قرآنی دارای غرابتی بی بدیل هستند و یا این که زیر ساخت تشبیهی آنها، وجه شبه‌ی مرکب دارد. این دو شاخصی که جرجانی آنها را شالوده مفید بودن استعاره قرار داده است؛

۲. آنچه درباره الگوی عبدالقاهر جرجانی باید در نظر گرفت این مسأله است که الگوی پیشنهادی او با وجود ویژگی‌های مثبتی که دارد الگویی بشری است و جاهای خالی بسیاری را می‌توان در آن ملاحظه کرد؛ چرا که این الگو، استعاره‌ها را با تمامی گستردگی‌ای که دارند را در دو حوزه مفید و غیر مفید توزیع می‌کند. و در این تقسیم بندی تنها به سه شاخص غرابت و دور از ذهن بودن، مرکب بودن وجه شبه و پویا بودن آن توجه می‌کند. این شاخص‌های سه‌گانه وجه شبه را بدون توجه به دیگر ارکان استعاره تحت پوشش قرار می‌دهند. شاخص‌های سه‌گانه‌ای که در اسرار البلاغه و دلایل الاعجاز جرجانی مطرح شده‌اند؛ در بررسی استعاره‌های نوین زیر سؤال رفته، نقص آنها به اثبات می‌رسد، زیرا بافت و مقتضای حال مخاطب و گوینده نیز سهمی به‌سزا در تعیین کیفیت استعاره‌ها و میزان کاربرد آنها ایفا می‌کند، بنابراین حکم کردن بر استعاره‌ها بر اساس الگوی پیشنهادی عبدالقاهر جرجانی حکمی قطعی و بی‌شایبه نیست؛

۳. با بررسی استعاره‌های قرآنی و دقت در تأییراتی که بر خواننده می‌گذارند و جایگاهی که در متن ایفا می‌کنند، باید تمامی آنها را استعاره‌هایی مفید خواند؛ اگر چه در دیدگاه جرجانی برخی از این استعاره‌ها نامفید هستند، اما گاه در دسترس بودن و ساده بودن استعاره در بلاغت افزایی متن نقشی بنیادین ایفا می‌کند و نمی‌توان در همه حالات چنین شاخصی را مبنای نامفید بودن استعاره قرار داد.

## منابع و مآخذ

### ۱. القرآن الكريم

۲. آل عصفور، میرزا محسن (بی‌تا)، القاموس الوجيز لمعاني كلمات القرآن الكريم، المأخوذ من المكتبة الشاملة.
۳. أبوأديب، کمال و علی محمد حق شناس (۱۳۶۳)، طبقه بندی استعاره جرجانی، فلسفه و کلام معارف، فروردین - تیر. شماره ۱، صص ۳۷-۷۶.
۴. اسکندر فیصل، وفاء (۲۰۰۷)، ثنائیة استعارة الظلمات والنور في القرآن الكريم، مجلة التربية والعلم، المجلد ۱۵، العدد ۵.
۵. اصفهانی، أبو القاسم (۱۹۹۵)، إعراب القرآن، تحقیق: الدكتورة فائزة بنت عمر المؤید، ریاض: مكتبة الملك فهد الوطنية، الطبعة الأولى.
۶. أندلسی، أبو حیان محمد بن یوسف (۱۴۲۰)، البحر المحيط فی التفسیر، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۷. برتساشه، جمال (۲۰۰۴)، نماذج من الاستعارة في القرآن و ترجماتها باللغة الانجليزية (مذكرة لنبیل شهادة الترجمة)، دانشگاه الجزائر.
۸. بور شیرین ابراهیم، ارسلان گلفام، فردوس گل آققازاده، کامبوزیا کرد زعفران لو، عالیة، مجلة الجمعية العلمية الايرانية للغة العربية و آدابها، خريف ۱۳۸۸، العدد ۱۲، صص ۵۵، ۸۲.
۹. بیلی بدوی، أحمد أحمد عبدالله (۱۳۸۴)، الاستعارة في القرآن، بی‌جا، مرکز تفسیر للدراسات القرآنية.
۱۰. جرجانی، عبدالقاهر، أسرار البلاغة، تحقیق: ابوفهر محمود محمد شاکر، قاهرة: مطبعة المدنی ودار المدنی بجدة.
۱۱. \_\_\_\_\_، دلائل الإعجاز، تحقیق: أبوفهر محمود محمد شاکر، بی‌جا، بی‌نا.
۱۲. درویش، محیی‌الدین (۱۴۱۵)، إعراب القرآن و بیانه، دمشق: دار الارشاد.
۱۳. سبکی، بهاء‌الدین (۲۰۰۳)، عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح، تحقیق: حمید هندادی، قاهرة: المكتبة المصرية.

۱۴. شریف رضی (بی تا)، *تلخیص البیان فی مجازات القرآن*، تحقیق و تقدیم: علی محمود مقلد، بیروت: منشورات دار مکتبة الحیاة.
۱۵. صافی، محمود بن عبدالرحیم (۱۴۱۸)، *الجدول فی آیات الملك فی القرآن الکریم*، بیروت: دار الرشید، مؤسسة الإیمان.
۱۶. طبری، أبو جعفر محمد بن جریر (۱۴۱۲)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار المعرفة.
۱۷. طوسی، أبو جعفر محمد بن الحسن (بی تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق و تصحیح: أحمد حبیب قصیر العاملی، موقع الجامعة الاسلامیة:
- <http://www.u-of-islam.net/uofislam/maktaba/Qran/kotob.htm>
۱۸. غانم، محمد (۲۰۰۸)، *أسرار الاستعارة فی آیات الملك فی القرآن الکریم*، بإشراف الدكتورة هناء محمود شهاب، مستل من رسالة الماجستير.
۱۹. فتحی رمضان، أحمد (۲۰۰۷)، *بلاغة تراسل الحواس فی القرآن الکریم - نماذج تطبیقیة*، مجلة تکریت للعلوم الإنسانیة، جامعة الموصل (العراق)، العدد ۱.
۲۰. کرد زعفرانلو، کامبوزیا، عالیہ، *خدیجہ حاجیان (۱۳۸۹)*، استعاره های جهتی قرآن با رویکرد شناختی، فصلنامه علمی پژوهشی نقد ادبی، سال ۳، شماره ۹، صص ۱۱۵-۱۳۹.
۲۱. مالک، مسلم و بشری حنون محسن (۲۰۱۳)، *التشخیص فی القرآن الکریم*، دراسة فنیة، مجلة دراسات إسلامیة معاصرة، العدد الثامن، السنة الرابعة.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱)، *الأمثل فی تفسیر کتاب الله*، قم: مدرسه امام علی ابن ابیطالب، چاپ اول.
۲۳. هندیانی، نوری (۲۰۰۸)، *الاستعارة فی سورة البقرة*، دانشگاه دولتی مالانز.
۲۴. وهبة (۱۹۸۴)، *معجم مصطلحات الأدب*، بیروت: مکتبة لبنان، الطبعة الأولى.